

در این پژوهش، «انقطاع تاریخی» به عنوان یکی از عوامل و موانع مهم بر سر راه توسعه یافتگی کشور، مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته است و اثرات آن بر ساختارهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کشور تبیین و توضیح داده می‌شود. هدف از طرح این مقاله، ارائه چارچوبی نظری برای فهم هر چه بهتر علل توسعه نیافتگی ایران از زاویه تاریخ اجتماعی و سیاسی کشور و کوشش در جهت ارائه راهکارهایی برای نیل به اهداف توسعه و پیش بردن جامعه ایرانی برای نیل به اهداف متعالی انسانی می‌باشد.

چارچوب بحث

در ساده‌ترین تعریف، تاریخ، شرح زندگی اجتماعی گذشته انسان است. تاریخ، سند هویت و نشان شخصیت يك ملت است. تاریخ، علم و هنر بازسازی گذشته است؛ گذشته‌ای که از چشمها دور مانده و مواد و مصالح آن از بین رفته و شبحی از آن در اذهان مردمی که به صورتی آن را دیده یا شنیده‌اند، مانده و سینه به سینه نقل شده [تاریخ شفاهی - حافظه تاریخی] و در اوراق پراکنده و گزارشهای مورخان و آثار نویسندگان و مطبوعات - آن هم آمیخته با نظرات شخصی و سوگیریها و حب و بغض‌ها و گاه با سوء تعبیرها و استنباطهای نادرست - ثبت شده است [تاریخ مکتوب].^۱

نکته‌ای که باید بدان توجه نمود این است که موضوع تاریخ، صرفاً بیان واقعیتها نیست؛ چرا که مورخ از این مرحله فراتر می‌رود و از خود می‌پرسد این واقعیتها دارای چه معنایی می‌باشند؟ چگونه باید وقایع تاریخی را گزینش نمود؟ چه اصولی در تفسیر و تبیین وقایع تاریخی معتبر است؟ آیا تاریخ هدفی دارد؟^۲ آیا تاریخ معنا و مفهومی هم دارد؟^۳

مقصود از «انقطاع تاریخی»، برشها و بریدگیهایی است که بر بیکره تاریخ و فرهنگ این مرز و بوم وارد شده و مسیر حرکت تکامل تاریخی ساکنین این فلات را دستخوش تحول و دگرگونی نموده است. اگر قدمت تاریخ و تمدن ایرانی را از هنگامی که آریاییها وارد این سرزمین شدند و تشکیل دولت دادند سه هزار سال فرض نماییم،^۴

ما ایرانیان، در مقطع بسیار حساسی از تاریخ کشورمان و نیز جهان قرار گرفته‌ایم. سالهای پایانی قرن بیستم برای ملل توسعه نیافته به سرعت و برای کشورهای توسعه یافته به کندی پیش می‌رود. در این سالهای پایانی قرن، کشورهای در حال توسعه، بسیار تلاش می‌کنند تا مگر اندکی از عقب افتادگی خود از جهان پیشرفته بکاهند. کشورهای توسعه یافته در رقابتی بسیار فشرده با یکدیگر، در تلاشند تا بتوانند در این فرصت اندک، فاصله خود را با دیگر رقبای پیشرفته، بیشتر نمایند و در آستانه ورود به قرن بیست و یکم، با احراز رتبه اول، پیروزی خود را بر جهانیان جشن بگیرند و سروری و سیادت خود را بر نظام بین‌المللی در حال گذار، تثبیت نمایند.

در این بین، کشور ایران، قرن بیستم را در حالی به پایان می‌رساند که تحولات بسیاری را با تجارب تلخ و شیرین به خود دیده و از سر گذرانیده است از جمله: انقلاب مشروطیت (۱۲۸۵)؛ کودتای سوم اسفند (۱۲۹۹)؛ نهضت ملی کردن صنعت نفت (۱۳۲۹-۳۲)؛ کودتای ۲۸ مرداد (۱۳۳۲)؛ حوادث سالهای آغازین دهه ۱۳۴۰؛ پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی (۲۲ بهمن ۱۳۵۷)؛ جنگ هشت ساله تحمیلی عراق با نظام جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۷-۱۳۵۹) و سرانجام دوران سازندگی و آبادانی کشور برای فردایی بهتر، ایرانی مستقل، آبادتر و آزادتر (از ۱۳۶۸ به بعد).

میهن ما قرن بیست و یکم را نیز با چالشهای فراوانی در پیش رو دارد از جمله: مسئله اداره سامان سیاسی و تأمین نیازهای مادی و معنوی جمعیت بالغ بر شصت میلیونی کشور و بخصوص نسل جوان؛ مسئله‌هایی از اقتصاد تک محصولی؛ تداوم روند سازندگی و دست یافتن به سطحی مطلوب از توسعه؛ مسئله حفظ ارزشهای نظام اسلامی و ایدئولوژی انقلاب اسلامی، و در نهایت مسئله تعامل با قدرتهای صنعتی و فراصنعتی و حفظ موجودیت نظام جمهوری اسلامی ایران در تقابل با ایدئولوژیهای متضاد بین‌المللی، و در يك کلام، حفظ هویت ملی و اسلامی در مواجهه با تهاجم فرهنگی غرب.

درآمدی بر نقش انقطاع تاریخی در توسعه نیافتگی ایران

تهیه و تدوین:

سید شمس‌الدین صادقی

ویرایش از بخش

پژوهش و ترجمه ماهنامه

شاید به جرأت بتوان گفت کمتر دولت - ملتی به اندازه ساکنین این مرز و بوم، شاهد یورشهای وحشتناک اقوام مهاجم بوده و حکومت‌های متفاوتی را به خود دیده است.

پس از آنکه اقوام آریایی وارد سرزمین «ایران وئج» شدند به مرور زمان به سه دسته بزرگ تقسیم گردیدند: ۱- مادها در غرب ۲- پارتها در شمال و ۳- پارسها در جنوب فلات ایران ساکن شدند.^۵ از این بین، اولین قومی که موفق به تأسیس دولت گردید، قوم ماد بود پس از ظاهر شدن علائم سستی و ضعف در دولت ماد، این بار قوم پارس بود که از فرصت استفاده نمود و نه تنها بزرگترین دولت را در ایران باستان، بلکه اولین و بزرگترین امپراتوری را در جهان تأسیس و شخصیت و نبوغ ایرانی را مسجّل و طلوع شرق را در برابر غروب غرب، برپا و در عین حال با دولت ماد، همدلی و همکاری نمود.^۶

با حمله اسکندر مقدونی به ایران، چراغ عمر امپراتوری هخامنشیان (البته به زعم مستشرقین) خاموش گردید و سلسله بیگانه سلوکیان بر بخشهایی از ایران حاکم گردید. پس از یک قرن مبارزه این بار پرچم بر افتخار تاریخ و تمدن ایرانیان توسط پارتها (اشکانیان) برافراشته و به سلطه بیگانگان بر این سرزمین پایان داده شد.^۷ پس از پنج قرن حکمرانی، اشکانیان به دلیل تساهل مذهبی و نیز در پیش گرفتن سیستم عدم تمرکز مبتنی بر نظام ملوک الطوائفی، نتوانستند به تقاضاهای جدید مطرح شده از سوی طبقات مهم جامعه ایرانی یعنی دین یاران (موبدان) و رزم یاران (جنگاوران) که خواهان تمرکز دینی (رسمیت یافتن آیین زردشت) و وحدت سیاسی (تمرکز سیاسی) بودند، پاسخ دهند. این بار در سرزمین پارس، پرچم داری به نام اردشیر بابکان با انسجام قبایل پارسی، ضمن آنکه توانست به تقاضاهای جدید پاسخ دهد، بزرگترین امپراتوری پارسیان (ساسانیان) را قبل از واپسین غروب عظمت ایرانیان باستان، تأسیس نمود. هنگامی که نظام «شبه کاستی»، ظلم و ستم موبدان زردشتی، اختلافات بین فرق مختلف مذهبی (زردشتی، مسیحی، یهودی)، تعارضات سیاسی و بی عدالتی اجتماعی از جامعه ساسانی جز پیکری فرسوده باقی نگذاشته بود حمله اعراب مسلمان که

باشور و وحدت مذهبی توأم بود، به طور مقطعی به روند تاریخ ایران با کارویژه‌های خاصی که در دوران باستان داشت خاتمه داد؛^۸ و تا مدت حدود دو قرن (۲۰۵ ه.ق)، نوعی خاموشی و سکون سراسر سرزمین ایران را فرا گرفت.

دنیاطلبی و ظلم و ستم مضاعف حکام اموی و عباسی، اوضاع ایران و ایرانیان را در قرون اولیه دوران اسلامی، تیره و تار ساخت تا اینکه سرانجام طاهر بن حسین ملقب به ذوالیمینین توانست اولین دولت نیمه مستقل ایرانی را پس از گذشت دو قرن از آغاز اولین حمله اعراب به ایران، در خراسان تأسیس نماید. پس از گذشت پنجاه سال، سلسله طاهریان به دست صفاریان و سلسله صفاریان به دست سامانیان از بین رفت و تلاشهای دولتهای علویان، آل زیار و آل بویه نیز برای تأسیس دولتی قدرتمند که بتواند وحدت سیاسی و استقلال ایران را تضمین نماید به نتیجه‌ای نرسید؛ چرا که این بار یورشهای بی محابای غزنویان به عمر حکومت سامانیان و بقیه آنان پایان داد.^۹ سلسله غزنویان ترك تژاد پس از گذشت دو قرن به دست سلجوقیان ترك تژاد، منقرض گردید.^{۱۰} سلجوقیان نیز پس از گذشت حدود دو قرن در زیر ضربات خوارزمشاهیان کمر خم نمودند و سلسله خوارزمشاهیان نیز پس از گذشت یک قرن، در برابر حملات مغول تاب مقاومت نیاورد و متلاشی گردید.^{۱۱}

در این هنگام هر چند که ایرانیان سمندروار از خاکستر خود در عهد خلافت عباسی و امپراتوری مغول، برخاستند و زندگی دوباره را آغاز نمودند،^{۱۲} اما دیری نپایید که ایلخانان مغول نیز توسط تیموریان به کناری نهاده شدند^{۱۳} و ترکمانان بر قلمروی تجزیه شده تیموریان، دولتهای «قراقویونلو» و «آق قویونلو» را بنا نهادند.^{۱۴} صوفیان سنی مذهب اردبیل، پس از گذشت دهها سال تلاش و مبارزه، سرانجام توانستند دولت شیعی مذهب صفویان را در ایران تأسیس نمایند^{۱۵} و ضمن حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران، این سرزمین پر آشوب را پس از گذشت نهصد سال ویرانی و نابسامانی، بسامان نمایند.

عدم موفقیت در «تهادسازی» و نهادینه ساختن ارزشهای مذهبی، فرهنگی و سیاسی و نیز

○ مقصود از «انقطاع تاریخی» بر شه‌ها و بریدگی‌هایی است که بر پیکره تاریخ و فرهنگ این مرز و بوم وارد شده و مسیر حرکت تکامل تاریخی ساکنین این فلات را دستخوش دگرگونی ساخته است.

انسجام اجتماعی و حرکت در مسیر صحیح توسعه در حوزه‌های مذکور گردید و به تبع، یک رشته مشکلات ساختاری را که وسعت هر یک به عظمت تاریخ و تمدن این مرزوبوم بود، به وجود آورد. با توجه به توضیح بسیار مختصر و فشرده‌ای که گذشت پرسش اصلی، پرسش‌های فرعی و انگاره‌های این پژوهش را به ترتیب در ذیل می‌آوریم و آنگاه آنها را مورد پژوهش قرار خواهیم داد:

پرسش اصلی:

چه رابطه‌ای بین توسعه، تاریخ، فرهنگ و هویت یک ملت وجود دارد؟

پرسشهای فرعی:

۱- آیا توسعه بدون توجه به تاریخ، فرهنگ، تجارب و سنن انباشته شده یک ملت، قابل تحقق می‌باشد؟

۲- آیا بین توسعه، هویت و شخصیت باوقار تاریخی یک ملت ارتباطی وجود دارد؟

۳- آیا انقطاع تاریخی می‌تواند موانعی بر سر راه توسعه یافتگی یک ملت پدید آورد؟

فرضیات:

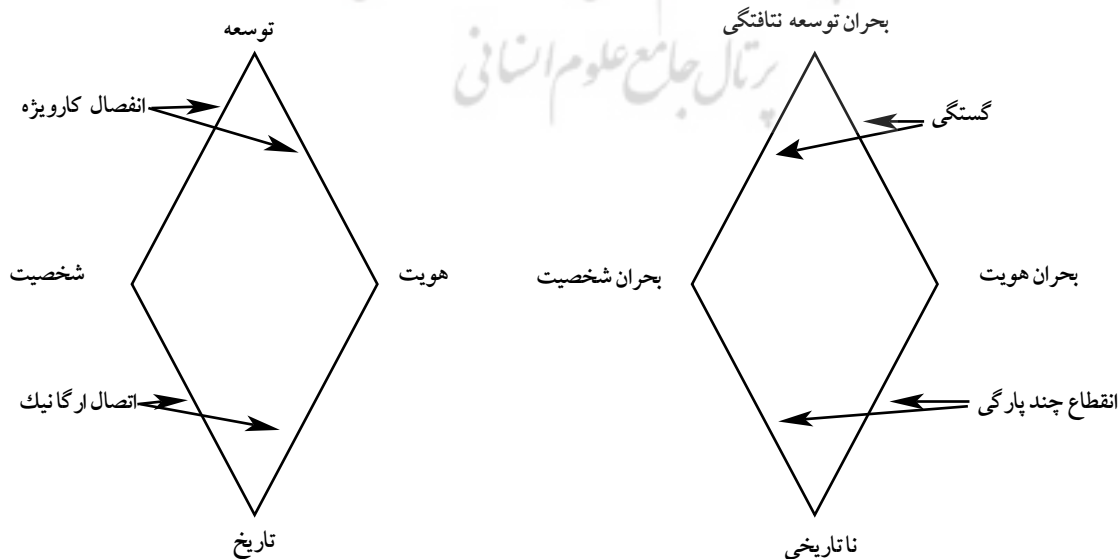
فرضیه اول (توسعه، فرایند و محصول اجتماعی ملت‌های متمدن و متشکل از انسانهای متشخص و باوقار تاریخی می‌باشد؛ شخصیت، ریشه در هویت دارد؛ هویت نیز در اتصال انداموار با تاریخ و فرهنگ می‌باشد و بدون چنین ارتباطی، شکل نخواهد گرفت و تبلور عینی نخواهد یافت. فرضیه دوم) پیش نیاز توسعه، گذار

بی‌ایمانی و نابوری، سستی و فساد حکومتی بویژه در دوران زمامداری شاه صفی، شاه سلیمان و شاه سلطان حسین، راه را برای اضمحلال نظام سیاسی صفویان از درون و هجوم افغانه (محمود و اشرف افغان) از برون هموار نمود. ۱۶ از آن پس جنگ قبایل برای قبضه قدرت سیاسی در ایران آغاز شد و سلسله‌های افشاریه، زندیه و قاجاریه که هر سه دارای منشأ ایلی و تفکر قبیله‌ای بودند به ترتیب در این سرزمین به روی کار آمدند. ۱۷

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به عنوان یکی دیگر از برشهای تاریخ ایران به این روند خاتمه داد با روی کار آمدن سلسله پهلوی، ضمن تلاش برای حفظ تمامیت ارضی، ۱۸ کوششی نیز برای «شبه مدرن» ساختن کشور آغاز گردید. ۱۹ پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به این روند نیز خاتمه داد و باب جدیدی را در فضای تاریخی کشور ایران گشود.

برشهای تاریخی فوق، روی کار آمدن خاندانها و سلسله‌های حکومتگر با منشأ اجتماعی، طبقاتی، فرهنگی، نژادی و مذهبی متفاوت که غالباً بیگانه نیز بودند مانع از تجمع و انباشت دستاوردهای مثبت تمدنی در حوزه‌های گوناگون تاریخ، اجتماع، فرهنگ و سیاست و مانع از شکل‌گیری لوزی تشکل و انسجام فلسفه زندگی که هویت، شخصیت و توسعه از شاخصه‌ها و ارکان اصلی آن می‌باشد گردید. این امر به نوبه خود فلسفه حیات و زندگی جامعه ایرانی را دستخوش تحول و دگرگونی نمود و مانع از شکل‌گیری یک فلسفه اجتماعی نو در جهت

○ برش‌های تاریخی و روی کار آمدن خاندانها و سلسله‌های حکومتگر با منشأ اجتماعی، طبقاتی، فرهنگی، نژادی و مذهبی متفاوت که غالباً بیگانه هم بوده‌اند مانع از تجمع و انباشت دستاوردهای مثبت تمدنی در حوزه‌های گوناگون تاریخ، اجتماع، فرهنگ و سیاست ما شده است.



موفقیت آمیز از مراحل «ملت‌سازی» و «دولت‌سازی» است. ملتی که تاریخ و فرهنگش منقطع است، به تبع آن هویت و شخصیت تاریخی اش نیز منقطع و گسسته است. تحقق سطحی از توسعه برای چنین ملتی مستلزم اجماع نظر نخبگان فکری در سطح کلان و در باب مفاهیم مندرج در فرهنگ آن ملت، تعریف آن مفاهیم و تعیین حدود و ثغور هر یک می‌باشد.

❖ با توجه به پرسش اصلی، پرسش‌های فرعی و انگاره‌های این پژوهش، آثار انقطاع تاریخی را بر توسعه نیافتگی ایران در حوزه‌های ذیل، مورد بررسی قرار خواهیم داد:

شخصیت ناتاریخی^۳

پرسشهایی که در این زمینه قابل طرح می‌باشد از این قرار است: چرا ایرانیان به رغم داشتن تاریخ طولانی، تمدن و فرهنگی غنی و گذشته‌ای عبرت آموز، کمتر ذهن تاریخی دارند؟ چرا در ادوار تاریخی گذشته، اشتباهات خود را تکرار کرده‌اند؟ چرا تحلیلهای عمیق و آموزنده و تأمل برانگیزی از گذشته ندارند؟^{۲۰}

در پاسخ باید گفت که منبع تنبّه و تعلّم هر کشوری، تاریخ همان کشور است؛ اما از آنجا که تاریخ ایران، تاریخی منقطع با فرازونشیبهای فراوان بوده است تبلور عینی آن را نیز می‌توان در شخصیت چندپاره ایرانی و بالطبع، تاریخ‌نگار ایرانی مشاهده نمود. برای ایرانیان، تاریخ عرصه عبرت آموزی نیست؛ بلکه وسیله‌ای برای ابراز حب و بغض شخصی یا ملی بوده است. تحلیل بی‌غرض و تحقیق متقن و سپس نشر و تبلیغ آن در سطح آگاهی جامعه صورت نمی‌گیرد تا بدان وسیله، ضمن آگاه شدن از گذشته، قدمهای استواری برای آینده برداشته شود و از تکرار ناکامیهای گذشته جلوگیری گردد. در واقع هدف از تاریخ‌نگاری در فرهنگ ساکنان این مرز و بوم دو چیز بیشتر نبوده است: ۱- در دسترس قرار دادن توصیفی و کمی وقایع و اسناد گذشته؛ ۲- افسانه‌سازی ناتاریخی به نام تحلیل.^{۲۱}

با آنکه ادعا می‌شود که ایرانیان از زمان انقلاب مشروطه به بعد، شعور و غیرت ملی خود را باز یافته‌اند اما هنوز هم بسیاری از مورخان ایرانی،

تاریخ پر گهر این سرزمین را از دید غربیان می‌نگرند و می‌نویسند. در نتیجه، حتی عزم ما در مورد اینکه از میراث فرهنگی خویش چه عناصری را نگهداریم و کدام را به دور بریزیم و نیز در برابر تهاجم فرهنگی غرب، چه روشی در پیش گیریم در بیشتر موارد، خود تابع معیارهایی است که در سنجش سود و زیان کارها از غرب گرفته ایم.^{۲۲}

هر چند اسطوره‌های ایرانی، جهانی بزرگ و پر راز و رمز را در برابر ما می‌گشایند و هیچگاه به تقلید بی‌چون و چرا از بیگانگان نپرداخته‌اند و هر چه را که از دیگران ستانده‌اند، با دانش و بینش خود در آمیخته‌اند و به آن تعالی بخشیده‌اند و مهر «هویت فرهنگی» خود را بر آن زده‌اند^{۲۳} اما در تاریخ‌نگاری ایرانی، به جای تاریخ‌نویسی و تحلیل تاریخی حوادث گذشته، شخصیت‌های تاریخی و کناکنش‌های تاریخی در قالب اسطوره‌های ذهنی-فرهنگی ریخته می‌شوند و به نحوی باز سازی می‌گردند که تثبیت‌کننده یکی از آن اسطوره‌ها باشند.^{۲۴} سیاست‌زدگی، سندنزدگی، الگوزدگی و اسطوره‌زدگی که از جمله مهم‌ترین عوامل کج‌روی تاریخ‌نگاران و در نتیجه ناتاریخی شدن جامعه ایرانی است بی‌تأثیر از انقطاع تاریخی و تأثیر پذیری شیوه تفکر و روش چارچوب‌سازی و نظریه‌پردازی اندیشمندان ایرانی از این انقطاع نبوده است.^{۲۵}

چند پارگی فرهنگی

فرهنگ، مجموعه‌ای از باورها، اعتقادات، ارزشها و هنجارهایی است که رفتار افراد یک جامعه را از رفتار جوامع دیگر، متمایز می‌سازد؛^{۲۶} همچنین فرهنگ، مجموعه هنرها، ادبیات، تاریخ، اقلیم، عادات، ساختارهای اجتماعی و تکنولوژی یک جامعه را شامل می‌شود،^{۲۷} و شیوه فکر کردن، استنباط کردن و استنتاج کردن در تمام ابعاد زندگی را به ما می‌آموزد. فرهنگ هم‌مارا با دنیای خارج مرتبط می‌سازد و هم‌از مادر برابر آن دفاع می‌نماید؛ مارا در خطی جلو می‌برد که امکان دست یافتن به مقاصد می‌شود که مورد انتخاب اوست بیابیم. وقتی این دستگاہ عظیم دچار آشفتگی شود، دیگر نخواهد توانست مارا در مسیر مطلوب به پیش برد و چون در

○ از آنجا که تاریخ ایران، تاریخی منقطع با فرازونشیبهای فراوان بوده است شخصیت ایرانی و بالطبع تاریخ‌نگار ایرانی هم چندپاره شده است.

يك اجتماع همه‌افراد، کم و بیش گرفتار همین نقض سیستمی شوند، پیوسته تشکلت‌ها، تراجم‌ها و لنگی‌ها بروز خواهد کرد.^{۲۸}

از آنجا که توسعه در درجه اول متکی به انسان است، بنابراین زمانی جای نگرانی خواهد بود که شکی در قابلیت انسان پدید آید؛ بدین معنی که فرهنگ اورسایبی کافی برای راه بردن وی را از دست بدهد. فرهنگ به معنای عام، عامل جهت‌دهنده است؛ فرهنگ سالم رو به راه، روشنایی و گشایش، و فرهنگ آشفته رو به اختلال دارد.^{۲۹}

جامعه فرهنگی، جامعه‌ای عقلی است؛ جامعه فرهنگی، جامعه‌ای است که شیوه حفظ کردن را نمی‌آموزد؛ بلکه شیوه صحیح فکر کردن را منتقل می‌سازد. هیچ نوع تربیتی، سخت‌تر از تربیت برای تفکر و تعقل نیست. مبنای توسعه فرهنگی، تربیت عقل يك جامعه است که او را در تمامی کارزارهای حیات، آماده می‌سازد. مهمترین محتوای تربیت فرهنگی، وارد کردن عقل و منطق، تدبیر و بزرگ‌منشی، وقار و تحمل و احترام و تواضع در نظام آموزشی، نظام دولتی و نظام اجتماعی يك جامعه است؛^{۳۰} چرا که توسعه‌یافتگی ضرورتاً تابع سرمایه نیست، تابع تکنولوژی، صادرات و واردات نیست؛ بلکه تابع فرهنگ يك جامعه است.^{۳۱}

جامعه‌ای که بخواهد قدم در راه توسعه گذارد، ضمن آنکه باید عناصر فرهنگ سنتی را نوسازی و بازآفرینی نماید مکلف است که يك رشته خصوصیات و باورها را در فرهنگ خود نهادینه سازد، از جمله: ۱- باور به حاکمیت نگرش علمی ۲- باور به برابری انسانها ۳- باور به رعایت حقوق دیگران ۴- باور به نظم‌پذیری جمعی ۵- باور به آزادیهای سیاسی ۶- باور به لزوم توجه معقول به دنیا و مسائل مادی ۷- باور به تغییر و دگرگونی.^{۳۲}

با بررسی و تبیین رهیافتهای پنج گانه‌ای که برای مطالعه فرهنگ سیاسی به کار گرفته می‌شود به سختی می‌توان باورهای هفت گانه فوق‌الذکر را به شکل نهادینه شده در بستر روند تاریخی فرهنگ سیاسی ایران، مشاهده نمود.^{۳۳}

رهیافتهای یاد شده از این قرار است:

۱- رهیافت تاریخی که در آن برخی از مفاهیم، تعبیر و چارچوبهای مطرح در نظریه فرهنگ سیاسی در تاریخ ایران دنبال می‌شود و مطالب به نحو تقویمی پشت سرهم قرار می‌گیرند؛ ۲- رهیافت روان‌شناختی که در آن فرهنگ سیاسی از طریق ویژگیهای يك نمونه ایده‌آل از افراد ملت تبیین می‌شود؛ ۳- رهیافت فرهنگ شناختی که در آن به آمیختگی فرهنگ امروز ایران از سه فرهنگ ایرانی، اسلامی و غربی، اشاره می‌شود؛ ۴- رهیافت منش‌شناسی فلسفی که در آن به برخی از ویژگیهای مردم و خلق و خوی ملی، استناد می‌شود؛ ۵- رهیافت اجتماعی که در آن فرهنگ سیاسی در چارچوب جامعه‌شناسی و با هدف توسعه سیاسی مطالعه می‌شود و بحث از نهادها، مسئله فردیت و نقش تعلیم و تربیت، ارزشها، سیاستهای عمومی، میزان مشارکت، اعتماد و عدم اعتماد عمومی و نگرشهای اجتماعی در روند اجتماعی شدن، محور قرار می‌گیرد.

همچنین با توجه به انواع فرهنگ سیاسی ۱- فرهنگ سیاسی بسته یا محدود؛ ۲- فرهنگ سیاسی تبعی؛ ۳- فرهنگ سیاسی مشارکتی،^{۳۴} گرایشهای سیاسی و نیز تأثیر هر يك بر روند آزادی و توسعه سیاسی، و با علم به این مطلب که فرهنگ سیاسی تبعی، درست نقطه مقابل توسعه‌یافتگی است؛ باید گفت که انقطاع تاریخی، خوی تقلید و تسلیم را در فرهنگ ایرانی نیرومند، و ذوق نقد و اجتهاد را ناتوان ساخت و باعث گردید تا ابتکار و تکاپو، جای خود را به تقلید و تبعیت بسپارد.^{۳۵}

انقطاع تاریخی باعث گردید که در جامعه کهنسال ایرانی، فرهنگ حقوق فردی و اجتماعی رشد نکند؛ بدین معنی که افراد و اشخاص در انجام وظایف، بیشتتر و اساساً احساس تکلیف می‌کرده‌اند. فرد همیشه وظیفه خود می‌دانست که کاری را انجام دهد یا انجام ندهد؛ باید‌ها و نبایدها را حق انتخاب افراد تعیین نمی‌کرده است؛ همین امر باعث شد که جامعه به دو سطح کلی تبعیت طلب و مقلدپرور و مقلد، تقسیم شود.^{۳۶}

از آنجا که توسعه‌یافتگی حاصل تراوشات فکری و فرهنگی يك ملت است انقطاع تاریخی، مانع از تجمع و انباشت تراوشات فکری سازنده، رشد خرددمو کراتیک و تکنولوژیک و نیز مانع از

○ در تاریخ نگاری ایرانی، به جای تاریخ نویسی و تحلیل تاریخی حوادث گذشته، شخصیت‌های تاریخی و کناکنش‌های تاریخی در قالب اسطوره‌های ذهنی - فرهنگی ریخته و به نحوی بازسازی می‌شوند که تشبیت کننده یکی از آن اسطوره‌ها باشند.

پدیدار شدن يك فرهنگ علمی شد که راهبر توسعه با ویژگی‌هایی همچون تفکر علمی، تولید علمی، فرایندشناسی، استنباط علمی، توانایی قیاس و استقرار، شخصیت علمی، اخلاق علمی، تشکّل و سازماندهی، نظم، محاسبه، قانون‌گرایی، انسجام اجتماعی، نبود تضادهای جدی میان حوزه‌های سیاست، اقتصاد، فرهنگ و کار جمعی باشد. در مقابل، فقدان مؤلفه‌های مذکور، راه را برای شکل‌گیری دولتهای فراگیر و تمامیت‌خواه هموار نمود.^{۳۷}

جامعه‌ای که علاقمند به توسعه است در آن جامعه، دولت نباید تنها منبع شکل‌گیری «فرهنگ اجتماعی» باشد. اگر تنها منبع تفکر عقلی در يك جامعه، دولت باشد و سایر آحاد و اقشار جامعه مقلد و تابع باشند این باعث می‌شود که افراد در جامعه در محدودیت قرار گیرند و به يك نوع تفکر و يك نوع استنباط و در نهایت يك نوع فلسفه حیات و استنتاج در طول زندگی کانالیزه شوند و این خود آفتی عظیم برای توسعه‌یافتگی است؛ چرا که جامعه‌ای توسعه پیدا خواهد کرد که انسانها در فرهنگ آن جامعه «فرصت تفکر»، فرصت «پرداختن به روحیات» و «علاقه» و «استعدادهای درونی» خود را داشته باشند بنابراین رشد انسانی، تابعی است از زایش کثرت‌گرایی فرهنگی و نه سردرگمی در کلاف چندپارگی فرهنگی.^{۳۸}

بحران هویت

این بحران که از انفرادی شدن جماعات سرچشمه می‌گیرد و گروههای مختلف اجتماعی و فرهنگی را از هم پراکنده می‌سازد یکی دیگر از نتایج انقطاع تاریخی در این سرزمین می‌باشد.^{۳۹} بحران هویت باعث بیگانگی انسان از خود و انسان از انسان می‌گردد و در روند تشدید بحران، افراد به صورت عناصر هویت‌باخته و ناچیز که نقشها و اقتدارات خویش را از دست داده‌اند، درمی‌آیند و به گوشه و کنار پرتاب می‌شوند.

در همین ارتباط، پرسش‌هایی که قابل طرح می‌باشد از این قرار است: افراد در جامعه خود دارای چه ارزشی می‌باشند؟ در چه مرحله از سرنوشت تاریخی و اجتماعی خویش قرار دارند؟ وابستگی آنها به جامعه، سرنوشت حاکم بر خود و

جامعه‌شان و نیز وابستگی متقابل آنها و مردمشان چگونه است؟ جامعه برای آنها چه مسئولیتهایی تعیین کرده است؟

دولت - ملتی که بخواهد توسعه پیدا کند باید ابتدا يك بستر هویتی و شخصیتی برای تك تك افراد، آحاد و اقشار مختلف جامعه، فراهم سازد و از هویت فرهنگی و میراث فرهنگی و کل هستی و کیان آن دفاع نماید. مقصود از حفظ هویت فرهنگی آن است که فرهنگ ملی را در برابر چیزهایی که آن را تهدید می‌کند یا مورد تجاوز قرار می‌دهد، حفظ و حراست نماییم. مقصود از میراث فرهنگی، کلیه عواملی است که خواسته یا ناخواسته، ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ آنچه جزء وجود ماست و می‌تواند به نحوی در فکر و عمل ما تأثیر داشته باشد. میراث فرهنگی يك ملت، بیانگر هویت فراموش‌نشده آن ملت و عامل مؤثری در جهت شناخت خویش و شناساندن خود به دیگران به‌شمار می‌رود. میراث فرهنگی، کلیت زنده و پویای خلاقیت انسانی و نیز از والاترین نمودهای نبوغ و قدرت آفرینش يك ملت می‌باشد که باید آن را پاس داشت و از هرگونه گزند مصون نگه داشت.^{۴۰}

حفظ هویت و پویایی فرهنگی در گرو پویایی عوامل آن است و هنگامی دچار زوال و کژراهی می‌شود که این عوامل دستخوش فتور و سستی شوند. همه فرهنگ‌ها در خود يك رشته عوامل سستی و نیز پویایی دارند، اما از مجموعه این عوامل، این «باورها» هستند که در دگرگونی و توسعه اهداف جامعه نقش کلیدی دارند.^{۴۱} نیک می‌دانیم که ایرانی بودن، پیش از آنکه قومی و نژادی باشد، فرهنگی است؛ چرا که از دیرباز در ایران نژادهای گوناگونی وجود داشته‌اند و شاید از دیدگاه نژادشناختی، ایران یکی از آمیخته‌ترین جوامع جهان باشد؛ اما یگانگی انکارناپذیری که ایران را هزاران سال حفظ کرده، مرهون همین فرهنگ بوده است.^{۴۲} اما متأسفانه ایرانیان، به استثنای نخبگان فکری و فرهیختگان، با وجود قدمت تاریخی و سابقه طولانی فرهنگ و تمدنشان، با تاریخ سرزمین و هویت اصیل خود آشنایی اندکی دارند؛ تاریخ گذشته به عنوان سنتی زنده در میان آنان ساری و جاری نیست.^{۴۳}

○ انقطاع تاریخی، خوی تقلید و تسلیم را در فرهنگ ایرانی نیرومند، و ذوق نقد و اجتهاد را ناتوان ساخته است.

○ انقطاع تاریخی مانع از تجمع و انباشت تراوشات فکری سازنده، رشد خرد دموکراتیک و تکنولوژیک، و نیز مانع از پدیدار شدن فرهنگی علمی شد که راهبر توسعه باشد.

نسل جوان امروز جامعه ایران به دلیل تضعیف رشته‌های پیوستگی‌اش با تاریخ تمدن و فرهنگ پرفروغ ایرانی، چه در دوران باستان و چه در دوران اسلامی، چون ره به ژرفای این تمدن غنی ندارد به جای فرهنگ به «شبه فرهنگ» رسیده است.^{۴۴} عده‌ای هم تا بدانجا پیش رفته‌اند که حتی ایران را ملتی خیالی و هویت آن را غیر واقعی و ساخته و پرداخته اوهام و خیالات معرفی نموده‌اند،^{۴۵} و از خود و دستاوردهای تمدنی اندیشمندان سرزمین خود آگاهی چندانی ندارند. غافل از اینکه هنر بر خورد آگاهانه با فرهنگهای دیگر و بهره جستن از آنها به دور از غرق شدن و هویت از دست دادن، از ویژگیهای تابناک فرهنگ ایرانی بوده است. پیشینیان ما، از فرهنگ تقلید و تسلیم به دور بودند؛ آنها همیشه حرفهایی برای گفتن و نیز جرأت نه گفتن و چون و چرا کردن درباره مسائل مختلف را داشتند.^{۴۶}

هر چند از قرن پانزدهم به بعد، با وجود هجوم استعمار به قاره‌های آسیا، آفریقا و آمریکا سرزمین ایران، مستعمره نشد اما تا حدودی اسیر فرهنگ و تمدن غربی شد و این در حالی است که یکی از افتخارات ملی مادر سراسر تاریخ آن بوده که اقوامی را که با شمشیر بر ما چیره شدند به اعجاز فرهنگ کهنسال و برتر خود، مغلوب خویش کردیم. اما پاسخ به این پرسش را که چرا دیگر چنین معجزه‌ای از ما سر نزد باید در «بی ایمانی» به میراث فکری و فرهنگی خود جستجو نماییم. بی ایمانی به خویشتن، از دست دادن شهادت تفکر و بیان اندیشه و نظر، افتادگی و زبونی جامعه ایرانی را در برابر غرب به عقده فروتری مبدل کرد و گرفتاری به این عقده، روشنفکران ایرانی را از حاکم ساختن «تفکر انتقادی» ناتوان تر گردانید.^{۴۷} با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حرکتی در مسیر بازگشت به هویت اصیل دینی شروع شد و تمام امیدها به این امر معطوف گردید که این جریان بازگشت به خود بتواند تعریف مجددی از هویت حقیقی دینی به دست دهد که براساس آن، این هویت دینی هم مرزهای خودش را با هویت منسوخ گذشته و هم با هویت غربی مهاجم، روشن و متمایز نماید با این وصف، در حال حاضر مرزهای هویت تمدن ایرانی، چندان روشن، تفکیک شده و

مشخص نیست؛ گویی بازگشت به فرهنگ اصیل و حقیقی دینی، هنوز به شکوفایی و باروری واقعی خودش نرسیده است. آنچه در این بازگشت به هویت حقیقی دینی ایجاد اشکال می کند، فقدان از وضع فرهنگ مهاجم و هویت تاریخی ایرانیان است. به عبارتی، تعریف روشنی از هویت اصیل دینی نداریم و از سوی دیگر ارتباط و نسبت خودمان را با هویت فرهنگ غربی، ماهیت تمدن غربی و ماهیت تمدن و تفکر مهاجم نمی دانیم. عبور از این بحران هویت، تنها از طریق کسب خود آگاهی ممکن است؛ آن خود آگاهی که ما را از مبادی، ماهیت، لوازم و غایت تمدن جدید آگاه کند و در عبور از این تمدن جدید و مدرنیته یاری نماید.^{۴۸}

در مجموع، گذار موفقیت آمیز از بحران هویت، فرد را برای مشارکت بیشتر در امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آماده می سازد؛ امید و احساس تعلق داشتن را در تک تک افراد زنده، و جامعه را برای تلاش و کوشش هر چه بیشتر در جهت ساختن فردایی بهتر، آماده می سازد و بستر را برای رسیدن به سطحی از توسعه در جهت متعالی ساختن جامعه‌ای انسانی و آرمانی فراهم می نماید. ناگفته پیداست که عبور موفقیت آمیز از این بحران، در گرو توانایی نظام سیاسی در حل بحران و پاسخگویی به نیازها، توقعات، انتظارات فزاینده و خواسته‌های مطرح شده در چارچوب سامان سیاسی می باشد.^{۴۹}

بی اعتمادی و بیگانگی سیاسی

یکی از اصولی ترین مسائل در فرایند بررسی کارکرد نظامهای سیاسی گوناگون، مسئله وجود اعتماد متقابل در جامعه است. عوامل ایجاد کننده و نیز آثار و پیامدهای وجود اعتماد در جامعه از موضوعاتی است که در تجزیه و تحلیل رابطه فرد و دولت، مورد توجه قرار می گیرد. در حالی که وجود اطمینان و اعتماد میان نخبگان سیاسی متغییر وابسته‌ای است که به عملکرد مردم و نیز کارگزاران حکومت بستگی دارد؛ در عین حال عامل عمده‌ای برای توسعه و مشروعیت سیاسی تلقی می شود.^{۵۰}

کشوری که می‌خواهد قدم در راه توسعه گذارد، باید نظام سیاسی‌اش از چنان ظرفیتی برای پاسخگویی به تقاضاها و انتظارات گوناگون جامعه برخوردار باشد که بتواند با وجود بحرانی‌های متعدد، مشروعیت خود را حفظ کند و در مراحل بعد، قادر به برقراری تعادل نسبی در بین اجزای تشکیل دهنده خود نیز باشد. در همین ارتباط، پرسش‌هایی چند قابل طرح است: فرد در مورد ملت و نظام سیاسی خود دارای چه اطلاعاتی است؟ فرد چگونه خود را به عنوان عضوی از نظام سیاسی تصور می‌کند؟ آیا نظام سیاسی به افراد جامعه به چشم «رعیت» نگاه می‌کند و یا به عنوان یک «شهروند» سهیم و شریک در قدرت؟ شهروندان در بررسی عملکرد نظام سیاسی، بیشتر از کدام ضمیر استفاده می‌کنند از ضمیر «ما» یا «آنها»؟ پاسخ به هر یک از این پرسشها، ماهیت نظام و نحوه ارتباط مردم با دولت را مشخص می‌سازد.^{۵۱}

دولت - ملتی که خواهان توسعه است، حتی اگر اصول گرایی، ایده آلیسم و آرمان خواهی هم در فرهنگ و فلسفه سیاسی‌اش، نهادینه شده باشد باز در مرحله گذار به عینیت، ناگزیر از گام گذاشتن به وادی واقع گرایی است، چرا که توسعه پایدار، زاینده تلاش مشترک مردم و دولت و نه دولت به تنهایی است. رابطه میان توسعه یافتگی و عزم ملی در کیفیت اعتمادی که بین مجریان و شهروندان به وجود می‌آید نهفته است. این اعتماد بی‌شک از رفتارهای قاعده مند ناشی می‌شود. به کارگیری اراده و عزم ملی برای حرکت به سوی جامعه توسعه یافته، نیازمند کسب اعتماد عمومی است؛ اعتماد به این امر که فرایندی در جریان است که مردم از نتایج آن به گونه‌ای متعادل بهره‌مند می‌شوند. اعتماد ملت بسیار دیر به دست می‌آید و به راحتی از میان می‌رود؛ اما اگر اعتماد و اراده مردم، پشتوانه حرکتی قرار گیرد، حصول نتیجه مثبت امری قطعی است.^{۵۲}

از آنجا که در جوامع مدرن، قوانین و مقررات حاکم بر روابط اجتماعی با اراده مستقیم یا غیر مستقیم مردم وضع می‌گردد تا جامعه بر اساس مبانی معین (باورها و خواسته‌های ملی) سامان گیرد و نیازهای مادی و معنوی افراد آن برآورده شود لذا هر نظام اجتماعی و سیاسی خواهان توسعه نیز باید

در جهت ایجاد تعادل در منافع افراد، همواره نوع روابط و وضعیت‌های اجتماعی را با واقعیات زمان بسنجد؛ یعنی قوانینی موافق با خواسته‌های اجتماعی و متناسب با تحولات جدید وضع نماید و هر بار که لازم بنماید قوانین کهنه را از میان بردارد و قوانینی هماهنگ با تحولات پدید آمده به تصویب برساند.^{۵۳}

در هر اجتماع، قانونگذار واقعی، اراده جمع است و حکومت نباید جز آنچه قانونگذار واقعی خواسته، بر آنان تحمیل نماید. در غیر این صورت، مردم در برابر آن ایستادگی خواهند کرد و قالبهای صوری آن را در هم خواهند شکست. مقاومت مردم در برابر قانون تحمیلی یا نابجا، به صورتهای مختلف ظاهر می‌شود. بی‌اعتمادی مردم به قانون، مهمترین واکنشی است که جامعه در قبال ضوابط به ظاهر قانونی ناشی از اراده خاص حکومت و مقررات فرسوده و ناهماهنگ با اوضاع و احوال زمان از خود نشان می‌دهد.^{۵۴}

در این هنگام اگر نظام سیاسی، توانایی پاسخگویی به تقاضاهای جدید را نداشته باشد و نتواند بی‌اعتمادی را به اعتماد مبدل سازد خود را با معضل عظیم تری تحت عنوان بیگانگی سیاسی روبرو خواهد ساخت. بیگانگی نوعی تصور، طرز تلقی یا احساس است که از انتظار عدم تأثیر گذاری و تعیین کننده نبودن رفتار فرد در ایجاد نتایج یا واژگون نمودن واقعیات ناشی می‌شود. در آن دسته از نظامهای سیاسی که حقوق مدنی و انواع آزادیهای افراد تنها روی کاغذ به رسمیت شناخته شده باشد، بیگانگی سیاسی به آسانی افزایش یا کاهش پیدا می‌کند، چرا که فرد همواره حقوق روی کاغذ خود را با حقوق واقعی خود در دنیای خارج، مقایسه می‌کند. هر اندازه فاصله میان حقوق مکتوب و حقوق واقعی بیشتر باشد، بیگانگی سیاسی نیز بیشتر خواهد بود. بدین ترتیب در نظامهایی که حکومت‌های آنها انحصار طلب و یگانه‌تاز است، ولی نظام حقوق آنها متناسب با این انحصار و یگانه‌تازی نیست بیگانگی سیاسی به حداکثر خود خواهد رسید.^{۵۵}

در دنیای امروز، مهمترین عامل بیگانگی سیاسی، احساس برکنار ماندن، در حاشیه قرار گرفتن و عدم تأثیر گذاری بر تصمیم گیریه‌ها و

○ متأسفانه ایرانیان، مگر نخبگان فکری و فرهیختگان شان، با وجود قدمت تاریخی و سابقه طولانی فرهنگ و تمدن ایرانی، با تاریخ سرزمین و هویت اصیل خود آشنایی شایسته‌ای ندارند.

○ پیشینیان ما از فرهنگ تقلید و تسلیم به دور بودند. آنها همیشه حرفهایی برای گفتن و نیز جرأت چون و چرا کردن در مسائل مختلف را داشتند.

سیاست گذار یهاست. در نظامهایی که نهادهای واسطه مانند انجمنهای صنفی، احزاب سیاسی و انواع تشکیلات اجتماعی وجود ندارد - یا اگر وجود دارد، دولتی است - افراد، بیشتر میان خود و نظام سیاسی احساس بیگانگی می کنند؛ چرا که معمولاً بر حسب عرف و قانون، چنین حقی برای افراد لحاظ شده است ولی عملاً آن حق از ایشان دریغ شده است.^{۵۶}

در ارتباط با ایران، چنین استنباط می شود که جو خفقان و محیط اختناق آوری که استبداد همواره به وجود آورنده و اشاعه دهنده آن بوده، جهان بینی و نگرش آحاد و اقشار مختلف مردم را تحت تأثیر خود قرار داده است. شواهد تاریخی حاکی از آن است که در طول تاریخ این مرز و بوم، جان و مال مردم، همواره در گرو حرص، آز، هوس و اراده سلاطین و پادشاهان و وابستگان شان بوده است. از این رو مسئله حاکمیت و اعتماد ملت، نه تنها مطرح نبوده، بلکه بی قانونی به عنوان اصل حاکم بر روابط فرمانروایان و مردم، اصلی قانونی و طبیعی جلوه می نموده است.^{۵۷}

از آنجا که در نظامهای استبدادی، همه از وزیر اعظم گرفته تا رعیت تحقیر می شدند در نتیجه به ندرت امکان ابراز وجود سیاسی برای احدی باقی می ماند.^{۵۸} همچنین از آنجا که در نظامهای خودکامه، سلاطین خود را مافوق قانون و حکومت و سلطنت را موهبت و عطیه ای الهی می دانستند که به آنان تفویض شده است نه تنها خود را در برابر تقاضای جامعه ملزم به پاسخگویی نمی دیدند بلکه حتی اطاعت محض و مطلق رعایا و مقلدین را نیز طلب می نمودند.^{۵۹} برای نمونه دولت صفوی که نوعی حکومت دینی سطحی نگر بود، کیفیت رادیکال مذهب تشیع را تحت الشعاع سیاستهای نظام سیاسی خود قرار داد و آن را به مذهب تسلیم و اطاعت تبدیل نمود و جایی برای چون و چرا و اعتراض جامعه تحت امر خود باقی نگذاشت.^{۶۰}

بی ثباتی اوضاع سیاسی و فقدان نظام قشر بندی معقول و تجاوزات مداوم قوی شوکتان به زیردستان و درهم آمیختگی فرهنگ سنتی - که گاه به شریعت و زمانی به طریقت منتهی می شد زمانی در حاشیه جامعه، به نقد قدرت می پرداخت و زمانی خود در قدرت سهیم می شد - و فرهنگ و ایدئولوژی

حکومتهای استبدادی، نوعی دوگانگی در بینش و نحوه نگرش فرهنگ توده نسبت به زندگی و فلسفه حیات پدید آورد. همچنین احساس ضعف در برابر قدرت بی امان استبداد نگرشهای خاصی نسبت به قدرت و حکومت پدید آورد؛ بدین نحو که در فرهنگ توده گاه قدرت، تقدیس و ستایش می شد (شاه خدای کوچک است؛ شاه سایه خداست)؛ و گاه مورد تمسخر و تنفر قرار می گرفت (هر نمرودی راپشه ای است؛ آخر شاه منشی، کاه کشی است)؛ که البته این دوگانگی سیاسی به نوبه خود بازتابی از بی ثباتی سیاسی حاکم بر این مرز و بوم بوده است.^{۶۱} تداوم این روند ایجاد شکافهای اجتماعی و سیاسی، همچنان در دوران خاندانهای حکومتگر افشاریه، زندیه، قاجاریه و پهلوی به خوبی قابل رؤیت می باشد.^{۶۲}

سیاست زدگی

یکی از عوامل اصلی توسعه نیافتگی ایران در طول تاریخ گذشته این کشور، «سیاست زدگی» در روند تصمیم گیری بوده است. منظور از سیاست زدگی، نگرشی است که بیشتر با منافع ممزوج و آلوده شده باشد تا با عقل. تصمیم گیرندگان خاندانهای حکومتگر، مسائل را نه با تحلیل، منطق و استدلال، بلکه با لحاظ کردن منافع شخصی، پیش می بردند.^{۶۳} در عمق بینش فکری آنان، گذشته نه تنها آن طور که بوده تحلیل نمی گردیده، بلکه بر اساس تحولات روز مورد تجزیه و تحلیل قرار می گرفته است. ویژگیهای روز مره ای بودن، تقاضاهای عاجل، فشارها، تنش ها، رقابتهای و مخاصماتی که خاص سیاست روز بوده به گذشته تعمیم داده و گذشته در چارچوب آنها به تصویر کشیده می شد غافل از اینکه، کشوری که می خواهد به سوی توسعه رود، باید سنتهای انباشته شده صحیح گذشته را در حال زنده نگه دارد - و تاریخی بودن یعنی همین - اما سیاست زدگی به معنای هویت گذشته را طلسم زمان حال کردن، طلسم سیاست روز کردن، نه تنها عملی است مذموم و توسعه ای برای ساکنان این مرز و بوم در پی نداشته، بلکه تأثیر زیادی نیز در ناتاریخی نگهداشتن جامعه، داشته است.^{۶۴} سیاست زدگی به نوبه خود، عوامل زدگی را

به همراه آورده و راه را برای ورود عوام به صحنه سیاست، هموار گردانید؛ به اظهار نظر لحظه‌ای - سلیقه‌ای در عرصه مملکتداری دامن زد و عرصه را بر اندیشه تنگ ساخت و تقدیر را بر تدبیر حاکم نمود. عدم پذیرش رفتار قانونی و ضعیف بودن شخصیت فکری - رفتاری نخبگان، مانع از تجمع و انباشت رفتارهای قاعده‌مند در جامعه گردید و اعتماد و باورهای عمومی را مبنی بر اینکه توسعه‌ای در کار است، خدشه‌دار نمود. حال آنکه نیک می‌دانیم توسعه، نیاز به یک رشته «اصول کلان» و «قواعد کلان» دارد و جامعه، در صورتی به سطحی از توسعه دست خواهد یافت که در فرهنگ سیاسی اش، تفکر و اندیشیدن، متاع عام و ارائه نظر تخصصی در باب مملکتداری، متاع خاص، حریم و حرمت شخصیت نخبگان فکری اش، مصون و محفوظ، و درجه‌ای از تفاهم و فضایی آکنده از اعتماد و اطمینان در میان دولت و شهروندان نهادینه شده باشد. به عبارت دیگر، ضمن آنکه سیاست غیرشخصی تر شده باشد امکان برقراری گفت و شنود میان نخبگان سیاسی با یکدیگر و با مردم پیشتر و پاسخهای نظام عقلائی تر، علمی تر، و نهادی تر شده باشد.^{۶۵}

مسئله عقلانیت، روشنگری و آزادی

آزادی، آب حیات جامعه انسانی و ارزش والای نهادینه شده در قرآن، دین و سنت است.^{۶۶} بحث آزادی و روشنفکری، نوعی «تربیت» و میوه درخت تربیت عالی است؛ آزادی محصول سنن انباشته شده در تاریخ و فرهنگ یک ملت است. محور و مرکز ثقلی که آزادی را در جامعه به وجود می‌آورد و درجه‌ای از آزادی را برای توسعه یافتگی فراهم می‌نماید، «نخبگان فکری» هستند. دلیل اینکه در بسیاری از کشورهای جهان سوم، بحث آزادی حل نشده این است که هنوز «بحران مشروعیت» حل نشده است؛ بحران مشروعیت، شکل منسجمی به خود نگرفته به بحران توسعه نیافتگی تبدیل می‌شود و تمام مشتقات از آن حادث می‌شود.^{۶۷}

البته، آزادی به مفهوم مطلق جنبه آرمانی و ایده‌آلی دارد و شاید هیچ‌گاه محقق نشود؛ اما جامعه، زمانی می‌تواند مسئله آزادی را بطور نسبی

حل کند که در فرهنگ آن، «عقل‌گرایی» و «فردگرایی مثبت»، جنبه نهادینه به خود گرفته باشد. زمانی که افراد با شخصیت و با هویت و صاحب صلاحیت از پایین‌ترین سطوح جامعه به بالاترین سطوح آن ارتقاء یابند و در مقام قضاوت و استنباط برای کل آن جامعه قرار گیرند و با نگرشی جامعه‌شناختی، قضایا را بررسی نمایند آنگاه بحث آزادی، عدالت و توسعه یافتگی، معنا و مفهومی می‌یابد.^{۶۸}

آزادی در گرو عقل آزاد است و برای بسط و گسترش آزادی باید از «حریت عقل» دفاع کرد و آفات اسارت آور آن را برطرف نمود. انسانی که فاقد هویت و شخصیت باوقار تاریخی باشد، قدر مسلم فارغ از دغدغه آزادی خواهد بود و نصیب کمتری از آزادی خواهد برد. چنین انسانی بالطبع در تجزیه و تحلیل مسائل، تعصب خواهد ورزید چرا که عقل او در بند است و نیک می‌دانیم که با آدمیان در بند، نمی‌توان جامعه‌ای آزاد ساخت. هنگامی که در فرهنگی، عقل اسیر دانسته شود و از آن بالاتر در باب دستاوردهای عقل، دیدگاهی جزئی ترویج شود به یقین، قانون و نظام سیاسی مبتنی بر آن نمی‌تواند بستر مناسبی برای پرورش نهال آزادی، فراهم سازد.^{۶۹}

در عین حال باید توجه داشت که تحقق و حاکمیت آزادی یا قانون به تنهایی کافی نیست. آزادی و قانون باید همراه یکدیگر و توأمان پیش بروند. دولت باید برای جلوگیری از سوءاستفاده از آزادی، قدرت داشته باشد. قانون و آزادی بدون قدرت به معنای هرج و مرج است؛ قانون و قدرت منهای آزادی، مساوی با استبداد است؛ و قدرت بدون آزادی و قانون، صفت بربریت است.^{۷۰}

در حوزه اندیشه، در تاریخ گذشته این سرزمین، «عقل» گاه از ناحیه خاندانهای حکومتگر و به نام دین، و گاه از ناحیه تصوف و عارفان (که خود را اصل به حقیقت می‌دانسته‌اند)، تحقیر، چون و چرا کردن و فلسفیدن، ناروا، و اطاعت و تقلید، امری روا شمرده شده است. بسیار بر سر عقل کوفتند، عقل را در کنار عشق نشانند و آنگاه همه ستایش‌ها را نثار عشق کردند و همه نکوهش‌ها را بر سر عقل ریختند. آنجا که از آدمی، عشق و ارادت طلب شود عقل رو به خاموشی می‌رود و

○ به کارگیری اراده و عزم ملی برای حرکت به سوی جامعه توسعه یافته نیازمند جلب اعتماد عمومی است؛ اعتماد به اینکه فرایندی در جریان است که مردم از نتایج آن به گونه‌ای متعادل بهره‌مند می‌شوند.

○ در دنیای امروز، مهمترین عامل بیگانگی سیاسی، احساس برکنار ماندن، در حاشیه قرار گرفتن و عدم تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیریه‌ها و سیاست‌گذاریه‌هاست.

خاموشی عقل چون و چراگر، نتیجه‌ای جز تسلیم و اسارت به بار نخواهد آورد و در فرهنگ تسلیم، آزادی پدید نخواهد آمد.^{۷۱}

حال آنکه، پرسیدن و چرایی، ریشه تفکر انتقادی است. ریشه دانستن، خرد است و پرسیدن، کاربرد آزادانه خرد. نهادینه شدن پرسش، نتیجه ترکیب آزادی و خرد است؛ چون و چرا کردن، تبلور خرد در آزادی است. پرسش، اساس شک در همه چیز است، ضمن اینکه حاصل آن نیز هست. عادت به پرسش سبب می‌شود که جامعه به هیچ بهانه‌ای از نقد فردی و اجتماعی خود جدا و دور نشود، یا به هیچ بهانه‌ای از آن پرهیز ننماید. ساخت فرهنگ چرایی، مبتنی بر توزیع آزادی است و بر خورداری همگان از آن در گرو توزیع عدالت است.^{۷۲}

از آنجا که آزادی، «تربیت» خاص خود را می‌طلبد (چرا که عقل، موجودی حجت طلب، منتقد و پرسشگر است و فردیت را تقویت می‌نماید) همچنین از آنجا که چون و چرا کردن و تحقیق نمودن زحمت دارد، اما تقلید نمودن آسان‌تر است و تکلیف و رنج فلسفیدن را از مقلد، ساقط می‌کند این روند از حوزه دیانت به حوزه سیاست، تسری یافت و به تسلیم و اطاعت محض در برابر اوامر ملوکانه خاندانهای حکومتگر، منجر گردید.^{۷۳}

در حوزه عمل، «آزادی» از گمشده‌های مردم ایران در طول تاریخ گذشته این کشور - بخصوص دوران حکومت سلسله‌های بیگانه - بوده است و هر جا و هر زمان که نسیم آزادی وزیده است، مردم مشتاقانه خود را در معرض آن قرار داده‌اند؛ زیرا آزادی از اولین حقوق طبیعی آدمی و از نیروی طبیعت اندیشه‌گر انسان برخاسته است.^{۷۴} اما، روشنفکران اصیل و متعهد ایرانی که وجدان نقاد جامعه به‌شمار رفته و از پیام‌آوران اندیشه آزادی و حکومت مبتنی بر عقل و قانون بوده‌اند و پیدایی شان در تاریخ معاصر ایران، همانند خود مفهوم عقل، آزادی و تجدد، با کشمکش و تناقض و ابهام و نفی مواجه بوده است همواره لایه اجتماعی نفرین شده و گرفتار در منگنه قدرت سیاسی و فرهنگ سنتی، بوده‌اند.^{۷۵}

شاید مهمترین دلیل این امر آن باشد که

«وجدان»، بویژه در سیاست، هرگز منشأ آسودگی خاطر نیست. بارزترین مظهر وظیفه انتقادی روشنفکر، شاید سقراط حکیم باشد که فیلسوف را «بیگانه‌ای ابدی در میان ما» و کار او را تردید و پرسش درباره سرشت فلسفی هر شکل حکومت و هر جامعه‌ای معرفی می‌کند.^{۷۶} به هر تقدیر، در جامعه ایران، نه تنها کمتر کسی در فکر حفظ حیثیت، امنیت خاطر، تأمین شغلی و اجتماعی و استقلال نظر و شخصیت این لایه اجتماعی بوده بلکه تاوان سنگین از خود بیگانگی فرهنگی و ناتاریخیگری، انحراف، خیانت، فساد و فرصت‌طلبی سیاست‌بازان و دستیاران قدرتهای استبدادی و استعماری را نیز در یکصد ساله گذشته بیگانه بودن نیز شده‌اند.^{۷۷} حال آنکه نیک می‌دانیم جامعه‌ای که می‌خواهد قدم در راه توسعه بگذارد و پلکان ترقی را طی نماید، باید بحث آزادی، عقلانیت، روشنفکری و خردورزی را جدی بگیرد. زیرا تا تضارب آراء و عقاید و تلاقی اندیشه‌ها در کار نباشد؛ اندیشه صیقل نخواهد خورد و توسعه شکل نخواهد گرفت. نخبگان فکری و سیاسی جامعه، باید بستر آزادی را چنان فراهم سازند که عموم مردم بتوانند به رشد فردی و تربیت اجتماعی خود، توفیق یابند. چرا که در تنوع فکری است که تنوع استنباطی پدید می‌آید؛ در تلاقی اندیشه و استنباط است که انسانها با یکدیگر و با نسلهای گذشته خود، ارتباط برقرار می‌سازند و احساس آرامش می‌نمایند. از آنجا که در فرهنگ و اندیشه استبدادزده ایرانی، خرد، آزادی و تفکر انتقادی به‌عنوان پایه‌های اصلی مدنیت، نهادینه نگردید لذا توسعه‌ای هم به مفهوم علمی آن پدید نیامد. با این وصف، طرح عدم ظرفیت جامعه، نباید بهانه‌ای برای سلب آزادی باشد بلکه باید زمینه‌های آزادی را فراهم کرد.^{۷۸}

تقدیرگرایی

توسعه به مفهوم علمی آن، یعنی استفاده از روش، توجه به دنیا، توجه به طبیعت و بهره‌برداری از آن نوع نگرش، نگرشی انسانی و علمی است.^{۷۹} انسان نو، انطباق‌پذیر، کارآمد و معطوف به برنامه‌ریزی بلندمدت است، جهان را تغییرپذیر

می‌داند و بالاتر از همه، به توانایی خود برای ایجاد تحول و دگرگونی، اطمینان دارد. به همین دلیل، مشتاق و علاقمند به مشارکت در تمامی ابعاد دگرگونی است. در مقابل، انسان تقدیرگرا نگران، عاری از بلندپروازی، متمایل به رفع نیازهای آنی و حاجات، قضا و قدری و محافظه‌کار است.^{۸۰}

در حاکمیت فرهنگ علمی و در سایه امنیت و آرامش اجتماعی ایجاد شده در جوامع مدرن، چون به دنیا و بهره‌برداری عقلایی از آن عنایت می‌شود بالطبع، نظام مبتنی بر شایستگی یا شایسته‌گزینی، به کارگماردن افراد لایق، کاردان و تحصیلکرده برای تصدی مسئولیتهای مختلف اجتماعی و سیاسی، برپا و برقرار می‌باشد. به همین دلیل، ملاک اصلی گزینش سیاسی، استخدام و ارتقاء افراد، نه پیوندهای شخصی و خانوادگی و گروهی و طبقاتی، بلکه توانمندیهای فردی، موفقیت‌های تحصیلی و پذیرفته شدن در آزمونهای علمی است.^{۸۱}

در مقابل فرهنگ علمی، فرهنگ تقدیرگرایی قرار دارد. تقدیرگرایی، جوایز اندیشه‌رضایت است و فرهنگ توسعه‌جویی اندیشه‌مطلوبیت. جامعه توسعه یافته، جامعه‌ای است که اندیشه‌مطلوبیت را در سر می‌پروراند و نه اندیشه‌رضایت را. یکی از علل اصلی کند بودن حرکت توسعه در ایران، حاکم بودن اندیشه‌محافظه‌کاری، حفظ وضع موجود و حفظ قدرت و حکومت در این مرز و بوم بوده است؛ کمتر در نگرشها، تصمیم‌گیرها، برخوردها، اتخاذ سیاستها و خط‌مشی‌ها، اندیشه‌مطلوبیت و برخورد مطلوب، اساس قرار گرفته است؛ این روند نیز به نوبه خود متأثر از انقطاع تاریخی و فرهنگی این سرزمین بوده است.

در فرهنگ ایران، تقدیرگرایی و ایدئولوژی تقدیرگرایانه و فلسفه دم‌راغ‌نیمت شمردن، به نوعی بازتابی از آشفتگی، فقدان حاکمیت ملت و حاکم بودن بی‌قانونی به عنوان اصل حاکم بر روابط فرمانروایان و فرمانبرداران بوده است. از آنجا که آحاد و اقشار مختلف جامعه ایرانی، خود را در مبارزه‌ای مستمر برای استقرار جامعه‌ای «فضیلت‌سالار» ناکام دیدند لذا در تقابل میان آنچه هست و آنچه باید باشد به واقعیت تلخ «آنچه هست» تن دادند. البته این نیز به نوبه خود دلیلی بود بر شکایت از روزگار و چرخ گردون و امثال آن که

در روند تاریخ و فرهنگ این مرز و بوم شکل نهادینه به خود گرفت و به اندیشه حاکم، مبدل شد. نگاهی به ضرب‌المثلهای رایج در فرهنگ عامه و از جمله: «به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد، گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه» یا «بخت آگریار است با سلطان میبچ، بخت آگریار گشت صد سلطان به هیچ» ضمن آنکه حکایت تلخی است از حاکمیت اندیشه تقدیرگرایی و جبر‌گریز ناپذیر، خود دلیلی است بر این مدعا.^{۸۲}

عدم شکل‌گیری جامعه مدنی

جامعه مدنی، درست در مقابل جامعه بی‌قانون قرار دارد. جامعه بی‌قانون، جامعه‌ای است که تمام پیوندها در آن از هم گسسته است و به جای قانون، سلاخی اشخاص حکومت می‌کند یعنی تحول جامعه و فراز و نشیب آدمیان به دست سلیقه‌هایی است که در جامعه، اعمال قدرت می‌نمایند. ثبات و تغییر چنین جامعه‌ای در گرو ثبات و تغییر سلیقه‌هاست. در مقابل، جامعه مدنی یعنی جامعه قانونمند؛ جامعه‌ای که در آن امنیت و اعمال حقوق مشاهده می‌شود و افراد و گروه‌های فشار خودسرانه و بی‌ضابطه و براساس سلیقه‌های خود سرنویشت فرد و جامعه را زبرور نمی‌کنند. از آنجا که در جوامع مدنی و قانونمند، افراد در پناه قانون و مدنیت، شخصیت خود را تعریف شده می‌بینند لذا احساس هویت و شخصیت می‌کنند و این خود می‌تواند به توسعه و ترقی و تعالی جامعه منتهی شود.^{۸۳}

با توجه به توضیح بالا اصطلاح جامعه مدنی در علوم اجتماعی، معمولاً در مقابل دولت به حوزه‌ای از روابط اجتماعی اطلاق می‌شود که فارغ از دخالت قدرت سیاسی است و مجموعه‌ای از نهادهای غیر دولتی اعم از مؤسسات، انجمنها، مطبوعات آزاد، تشکلهای خصوصی و مدنی، اتحادیه‌های تجاری و صنفی، ناشران و احزاب را نیز دربرمی‌گیرد؛ چرا که جامعه مدنی بدون آزادی احزاب و تشکلهای مستقل از دولت، معنا ندارد. بقاء و دوام هر دولتی در این است که در برابر تشکلهای مستقل از دولت پاسخگو باشد؛ زیرا چنین تشکلهایی، بیسانگر و مدافع منافع و خواست‌های اقشار گوناگون جامعه هستند.

○ هویت گذشته را طلسم زمان حال و سیاست روز کردن شیوه مذمومی است که نه تنها توسعه‌ای برای ساکنان این مرز و بوم در پی نداشته بلکه تأثیر زیادی در ناتاریخی نگه داشتن جامعه داشته است.

توسعه‌ای پایدار باشد. توسعه پایدار نیازمند آن است که دولت و جامعه مدنی با یکدیگر در حالت توازن قرار گیرند.^{۸۸}

با نگاهی به چرخه دولت و حرکتهای سیاسی - اجتماعی جامعه سنتی ایران در طول تاریخ گذشته این کشور، بخوبی می‌توان جریان و دور تسلسلی استبداد - فتنه و آشوب - استبداد را ملاحظه نمود. پاسخ احتمالی به این پرسش را که چرا چنین دور تسلسلی همواره در تاریخ گذشته ایران تکرار شده است باید در بافت و ساختار فرهنگ و جامعه سنتی ایران و چگونگی تعاملات سیاسی فرادستان و فرودستان در گستره تاریخ گذشته ایران، جستجو نمود؛ بدین معنی که در نظام سیاسی ایران، دولت در اکثر موارد رابطه کم‌رنگی با ملت داشته و از جامعه جدا بوده و نه فقط در رأس بلکه در فوق طبقات آن قرار داشته است. دولت در ایران نه تنها نماینده هیچ طبقه‌ای نبوده، بلکه بر این طبقات نیز سلطه داشته است. برخلاف روند ملت‌سازی و دولت‌سازی در ممالک پیشرفته که در آن، دولت متکی به طبقات بود، در ایران طبقات اجتماعی، متکی به دولت بودند. در نتیجه، دولت، پایگاه و نقطه اتکای محکم و مداومی در درون اجتماع نداشته و به همین دلیل نیز از دیدگاه طبقات جامعه، مشروعیت سیاسی نداشته و منافع آنان را نمایندگی نمی‌کرده است.

به این ترتیب، همه حقوق اجتماعی و سیاسی در انحصار دولت بود و حقوق احتمالی که هر فرد، گروه یا طبقه اجتماعی از آن برخوردار می‌گردید اساساً در گرو اجازه و اراده دولت بود، یعنی در حکم امتیازی بود که دولت در هر لحظه می‌توانست آن را ملغی سازد. به عبارتی، قدرت دولت به هیچ سنت، عرف، قرارداد یا قانون پایداری، منوط و مشروط نبود.^{۸۹}

از آنجا که هر آزادی، مسئولیتی را ایجاد می‌کند و هر حقی، وظیفه‌ای را طلب می‌نماید، لذا در اجتماعی که هیچگونه آزادی و حقی وجود نداشته باشد، بالطبع هیچگونه احساس وظیفه و مسئولیتی نیز مطرح نخواهد بود. در چنین اجتماعی، ملت اساساً با دولت در ستیز قرار می‌گیرد حتی در زمانی که امکان عصیان و طغیان

بطور کلی، جامعه مدنی، حوزه حقوق مدنی افراد و گروهها، حوزه حقوق طبیعی (در مقابل حقوق حاکمیت)، حوزه بازار و اقتصاد آزاد و حوزه فرهنگی را شامل می‌شود. جامعه مدنی، حوزه روابط اجتماعی، و دولت، حوزه روابط سیاسی است.^{۸۴}

رشد و گسترش جامعه مدنی، مانع از ظهور استبداد، دیکتاتوری و حاکم شدن نگرش تک‌بعدی خواهد شد. جامعه مدنی، حلقه اتصال و پیوند جامعه با حکومت، صیقل دهنده اندیشه‌ها، آراء و عقاید، پل ارتباطی بین دولت و ملت، مکان تجمع و بیان خواسته‌ها و انتظارات جامعه و عامل انتقال آن به دولت است. نهادهای جامعه مدنی، هم از بر خوردهای سلیقه‌ای زمامداران و مسئولان نظام سیاسی و هم از برانگیخته شدن احساسات توده‌ها و خواسته‌های لحظه‌ای یا غیر منطقی اقشار مختلف جامعه، جلوگیری می‌کنند. جامعه مدنی از این جهت، نقطه مقابل جامعه توده‌ای (که همسان‌سازی افکار و عقاید توده‌ها از مشخصات بارز آن می‌باشد) است؛ لذا وجودش هم برای سلامت دولت و هم برای پویایی جامعه و ملت، لازم و ضروری است.^{۸۵}

صرف‌نظر از دیدگاههای متعارضی که در خصوص انگیزه‌ها، علل و فلسفه وجودی ایجاد جامعه مدنی وجود دارد^{۸۶} می‌توان ادعا کرد جامعه مدنی جایی است که آزادی ریشه در آن دارد. رهایی انسان از چنگال استبداد، تنها در صورت استقلال جامعه مدنی، گسترش و غنا بخشیدن به آن و آزادی آن از دولت، محقق خواهد گردید. تا هنگامی که جامعه مدنی شکل نگیرد، نهادها و ساختارهای اساسی یک جامعه دموکراتیک آزاد نیز شکل نخواهد گرفت.^{۸۷}

شکل‌گیری، استقرار و حاکمیت نهادهای جامعه مدنی، فرهنگ خاص خود را می‌طلبد. به عبارتی این سپهر فرهنگ و اندیشه است که اندیشه‌ها را اقوام می‌بخشد و نهادها را پایدار نگه می‌دارد. برای نمونه، جامعه مدنی توسعه‌خواه، دولت توسعه‌خواه را طلب می‌نماید؛ جامعه مدنی کارشکن یا مردد، دولتهای کارشکن و مردد را بنیان می‌نهد. جامعه تحت سلطه دولت کارشکن یا مردد یا جامعه مدنی کارشکن یا مردد، نمی‌تواند بستر

○ جامعه در صورتی به سطحی از توسعه دست خواهد یافت که ضمن غیر شخصی تر شدن سیاست، امکان برقراری گفت‌و شنود میان نخبگان سیاسی با یکدیگر و با مردم بیشتر، و پاسخهای نظام نیز عقلایی تر، علمی تر و نهادی تر شود.

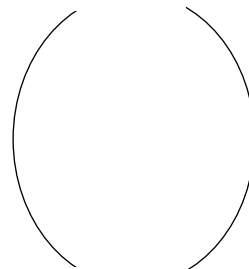
○ انسانی که فاقد هویت و شخصیت باوقار تاریخی باشد قدر مسلم فارغ از دغدغه آزادی خواهد بود و نصیب کمتری از آزادی خواهد برد.

علمی به صورت اصیل در آن مطرح، و نظر علمی- تخصصی بر اظهار نظر سلیقه‌ای مقدم باشد. از ویژگیهای يك جامعه علمی- تحقیقاتی آن است که «منطق عینی» را جایگزین روشهای دیگر کند و زمینه‌های اندیشه منظم و کنش و واکنش استدلالی و روحیه تحقیق و پژوهش را فراهم آورد. اگر هدف يك جامعه، حرکت از وضع موجود به وضعیتی بهتر و مطلوب باشد؛ ابتدا باید بینش و اندیشه بهبود و بهتر شدن عمومیت یابد تا بر رفتارها، تصمیم‌گیریها و ارتباطات منطق و استدلال حکومت کند.^{۹۳} مبنای توسعه یافتگی بر «نگرش علمی» نهاده شده است. از مشتقات این نگرش، تصحیح‌پذیری و تصحیح‌جویی است. جامعه‌ای که بخواهد توسعه یابد، بایستی به «استقرایی اندیشیدن» ارج و منزلت بیشتری نهد و در کنار قیاس، استقرار مبنای توسعه یافتگی به مفهوم علمی آن قرار دهد. بدین معنی که انسانها باید در نظام تربیتی بیاموزند که با بینش و «تفکری باز» و «کاربردی» با مسائل برخورد نمایند.^{۹۴}

تاریخ گواه این مدعاست که نگاههای مطلق به فهم سیاسی و عمل سیاسی، بسیار مخرب بوده است. اصولاً بشر به علت جایز الخطا بودن نمی‌تواند اندیشه مطلق تولید کند. اندیشه و فهم مطلق بطور خودکار تبدیل به جزمیت در گفتار و عمل می‌شود. نسبی بودن تفکر و فهم سیاسی، یعنی اینکه شخص محقق و اندیشمند سیاسی در استنباط و استنتاج، یافته‌های خود را خطاناپذیر نشمارد. نسبی بودن شناخت سیاسی در يك جامعه، زمانی نهادینه می‌شود که افراد آموزش دیده باشند و بدانند که شناخت سیاسی بهتر، نزدیک‌گاههای مختلف است و بهترین روش در شناخت سیاسی بهتر، تکیه کردن بر «اجماع نظر» است. بنابراین، اگر اندیشه سیاسی و اجتماعی در سایه عقلانیت و نسبییت شکل گیرد در سالم‌سازی فضای يك جامعه، بسیار مؤثرتر است.^{۹۵}

فهم دقیق‌تر سیاسی، از راه تقابل و تضارب اندیشه‌های نسبی به دست می‌آید. قائل بودن به نسبییت اندیشه‌های سیاسی- اجتماعی در وهله اول، يك باور است؛ در وهله دوم، يك فرهنگ؛ در وهله سوم، عین عقل و در وهله چهارم، يك فن و روش. نسبی بودن اندیشه و تفکر، زمانی تحقق

افراد ستان استبداد



فتنه و آشوب فرودستان

نیست؛ اطاعت مردم از دولت، تنها مبتنی بر ضرورت و عافیت اندیشی خواهد بود و نه رضایت و پذیرش. دوگانگی تاریخی استبداد- آشوب، همواره این اثر را داشته که هواخواهان نظم و امنیت، چیزی جز استبداد را نشانند و خواهندگان آزادی و عدالت، مآلاً به کمتر از آشوب و هرج‌ومرج و کوشش برای حذف یکدیگر، رضایت ندهند.^{۹۰}

روند تاریخی فوق، این اندیشه و تفکر را در فرهنگ سیاسی ایران نهادینه نمود که نه تنها ملت، حق حاکمیتی ندارد بلکه حق هیچگونه اظهار نظر و دخالت در حقوق فردی و اجتماعی و سیاسی را نیز دارا نمی‌باشد. دخالت ملت در اینگونه مسائل، نوعی بی‌شرمی و گستاخی تمام عیار رعایا نسبت به سرور، صاحب و شخص حاکم، تلقی می‌شد که می‌بایست با شدیدترین وجهی سرکوب گردد.^{۹۱} بطور کلی، حاکمیت فرهنگ ستیزش، حذف و خشونت، حاکمیت رابطه شبان- رمه، حاکم و محکوم، گوینده و شنونده، خطاب و تعاب و تبعیت، تمرکزگرایی، عدم قانون‌مندی و قاعده‌مندی رفتارهای اجتماعی و سیاسی، حاکمیت بی‌نظمی، بی‌قانونی، نادیده گرفتن و زیرپا گذاشتن قوانین (هرچند صوری) و نبود آرامش اجتماعی از عمده‌ترین موانع شکل‌گیری، استقرار و تثبیت جامعه مدنی در تاریخ گذشته این کشور بوده است.^{۹۲}

حاکمیت مطلق اندیشی، کلیشه‌نگری و

نگرش تک‌بعدی

توسعه که به يك معنا به کارگیری صحیح نیروهاست، در سیستمی مفهوم می‌یابد که بینش

○ هنگامی که در فرهنگی، عقل اسیر دانسته شود و از آن بالاتر در باب دستاوردهای عقل، دیدگاهی جزمی ترویج شود به یقین، قانون و نظام سیاسی مبتنی بر آن نمی تواند بستر مناسبی برای پرورش نهال آزادی فراهم سازد.

می باید که در جامعه، فردیت مثبت حاکم باشد. نسبیت اندیشه در جامعه ای به ثمر می رسد که عمق ماهیت بشر را شناخته باشد و به انسان نگاهی طبیعی تر بیفکند و غرایز و نیازها و علایق او را منطقی تر ببیند؛ نسبیت اندیشه، تحقق نمی یابد مگر در پر تو فضای آزاد و حاکمیت عینی و عملی آزادی در جامعه انسانی.^{۹۶}

در حوزه گفتار، انقطاع تاریخی و به تبع آن انقطاع فرهنگی در تاریخ تمدن ایرانی باعث گردید که از میان سه وجه عمومی بیان: ۱- پوشیده گویی، ۲- رک گویی- دریده گویی، و ۳- روشن گویی، پوشیده گویی و کلی گویی بیشتر یگه تاز میدان و وجه غالب بیان شود. پوشیده گویی که بیانی است نامتجانس با تفکر انتقادی، از اعتقادی نشأت می گیرد که برای اندیشه و بیان، حد و مرزهایی قائل است. کلی گویی زبان، متأثر از کل گرایی اندیشه و آن نیز به نوبه خود متأثر از کل گرایی نهادهای قدرت در این مرز و بوم بوده است.^{۹۷}

در عرصه اندیشه، مطلق گرایی و کلی گویی مشخصه جامعه ای است که در آن «تفکر انتقادی» نهادینه نشده است. تفکر انتقادی، روش و گرایش است برای چون و چرا کردن در همه چیز. چون و چرا، هم زاینده شک است و هم زاینده شک. شک نیز با پذیرش و پیروی، همساز نیست و پذیرش و پیروی لازمه ثبات نهادها و ساختهای مسلط است. پوشیده گویی و مطلق اندیشی، وجه غالب بیان و تفکر در فرهنگ و اندیشه ای است که لرزش و تردید در پایه ها و بنیادهای خود را تاب نمی آورد؛ واقعیت ها را تنها به همان شکل و حد و وضعی که می پسندد و می پذیرد، تبیین می نماید. کلیشه نگری و مطلق اندیشی، هم با معرفت واقع گرا ناسازگار است و هم با روابطی که تبلور اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، اندیشگی و اخلاقی چنین واقعیتی است. آنچه به طور کلی از فرهنگ سیاسی ایران بر می آید، تبلور عینی این واقعیت است که کلی گویی و مطلق اندیشی، اقتضای تاریخ سیاسی- اجتماعی کهن ایران است که بر ساختهای استبداد مبتنی بوده است.^{۹۸} اگر جامعه ای برای حل مسائل خود، کلیشه نگر باشد و با مسائل، کلیشه ای برخورد نماید- یعنی نوع آوری و ابداع در عرصه اندیشه نداشته باشد- طبیعی است که روند رشد و توسعه

آن به تأخیر خواهد افتاد. زمانی می توان جلو سلیقه ها و اندیشه های کلیشه نگر را گرفت که اندیشه ها در قالب نهادهای پیاده شوند و تفکرات بنیادی، جنبه نهادینگی به خود گیرند. جامعه علاقمند به توسعه، شدیداً نیازمند نهادهای پایدار است. استقرار نهادهای پایدار سبب می شود تا هم شیوه برخورد با مسائل، غیر شخصی و غیر سلیقه ای شود و هم ثبات، آینده نگری و تمدن سازی مادی و معنوی، محقق گردد.^{۹۹}

مسئله هنر معاشرت میان ملتی

جوامع و انسانهایی که خواهان توسعه اند و می خواهند تمدن شوند و توسعه یافته باقی بمانند، باید در وهله اول هنر به هم پیوستن و شیوه ارتباط با یکدیگر را فراگیرند.^{۱۰۰} شکوفایی و کسب برتری، محتاج آموزشهای دقیق، ظریف و درازمدت است. یکی از راههای مهم رشد و توسعه، معاشرت با دیگران است. در روند معاشرت، جوامع به ضعفهای درونی خود پی می برند و در عین حال به محاسن و مضار فرهنگها و نظامهای اجتماعی دیگر آگاه می شوند و اگر بخواهند و تصمیم بگیرند، می توانند در مسیر رشد و بهبود، حرکت نمایند.^{۱۰۱}

معاشرت با دیگران یعنی نهر اسیدن از تضارب آراء، تلاقی اندیشه و تقارن آرمانها و خواسته ها؛ یعنی عشق ورزیدن به چالش؛ یعنی در معرض شناسایی تناقضات خود قرار گرفتن و در مقام حل آنها بر آمدن. انسانها و جوامعی که فراتر از مرزهای خود می اندیشند به تصنعی بودن آن مرزها اعتراف دارند و در پی شکوفایی قوه های مستعد خود می باشند. بحث هنر معاشرت میان ملتی، مفروض قابل توجهی را در خود پنهان نموده است و آن اینکه در روح و تاریخ يك ملت می بایستی «قوة اعتماد به نفس» قوی باشد تا آنکه از بین المللی شدن نهر اسد و ویژگیهای مثبت هویت خود را از دست ندهد. معاشرت میان ملتی، يك نوع تربیت ملی و تاریخی خاص خود را می طلبد و به ظرفیت محتاج است و حرکت عظیمی است که سر نوشت يك جامعه را متحول می گرداند.^{۱۰۲}

افراط و تفریط که از شاخصه ها و ویژگیهای عجین شده شخصیتی و رفتاری جامعه ایرانی است

و همواره اصلی حاکم و تعیین کننده در نحوه نگرش و نوع رفتار ایرانیان با رویدادها و مسائل جهان پیرامونی محسوب می شود بی تأثیر از انقطاع تاریخی و ناکامی از تجمع و انباشت سنن سازنده ساری و جاری این مرز و بوم نبوده است. در این خصوص، آنچه که از دیرباز تاکنون فرهنگ و تمدن ایرانی را به چالش فراخوانده و در قرون معاصر، اهمیت بسزایی یافته، به ترتیب تقدم تاریخی عبارت بوده است از: ۱- مبارزه طلبی همسایگان عرب؛ ۲- هماوردخواهی تمدن غرب.

برای مقابله با چالش تاریخی همسایگان عرب، فرهیختگان این سرزمین، چون مهمترین و زیان آورترین عنصر بیگانه را در فرهنگ ایرانی، نتیجه تأثیر «تازیان» دانسته اند بیشترین کوشش و همت خود را به پیراستن و پالایش زبان و فرهنگ ایرانی از نفوذ عرب یا اثبات برتری ایرانیان بر اعراب گماشته اند. بدون آنکه واقعیتهای موجود در فرهنگ ایرانی و عرب را در نظر آورند و تأثیر متقابل فرهنگ ایران و عرب را بر یکدیگر در دوران اسلامی، ملحوظ نمایند. ۱۰۳

شیوه برخورد با غرب و نحوه رفتار ما در زمینه ارتباط با غرب نیز چیزی جز «شیفتگی» و «ستیز» نبوده است. شیفتگی نسبت به غرب، ملازم ستیز با سنت های ملی و دینی بوده است و ستیز با غرب، ملازم شیفتگی نسبت به سنت ها، هنر ما در عرصه اندیشه و عمل، حکایت افراط و تفریط است و نه داستان اعتدال و میانه روی. ما هنوز راه حل سومی را نیافته ایم. در عالم سخن، طرفدار اعتدال و میانه روی هستیم و در عالم عمل یا اهل افراطیم یا تفریط. بزرگترین عارضه افراط و تفریط در عالم نظر، جهل و بی خبری است و در عالم عمل، افتادن به بیراهی و گمراهی. ۱۰۴

پاره ای از محققین فرهیخته در هیافتی عالمانه و واقع گرایانه، تاریخ کناکتش فکری ایرانیان را با غرب به چهار دوره تقسیم نموده اند: ۱- غرب خواهی (از نخستین برخوردهای ایرانیان با غرب و غریبان تا انقلاب مشروطیت)، ۲- غرب ستایی (از کودتای سوم اسفند تا اوائل دهه ۵۰-۱۳۴۰)، ۳- غرب زدایی (از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران)، ۴- غرب شناسی (از زمان تأسیس جمهوری اسلامی ایران)، که این

خود به نوعی می تواند نحوه نگرش و رفتار سیاسی ما را در چگونگی معاشرت با جهان غرب، تنظیم نماید. ۱۰۵ اما متأسفانه به علت خلط مفاهیم و حاکمیت نگرش کلیشه ای، بیشتر کسانی که مسئولیت و مایه نقد رابطه معنوی ما را با غرب داشته اند به بهانه ای و عللی از این وظیفه خطیر تن زده اند. و اگر هم گهگاه به غرب اشاره ای کرده اند بیشتر به قصد رسوا کردن تقلبهای خاورشناسان در تاریخ ایران بوده است. ۱۰۶

بیکار با غرب و غرب زدگی به معنای فرهنگی آن که در مدت چند دهه اخیر، هم میان روشنفکران و هم دولتیان، شعار زیننده ای بوده خود وسیله ای برای توجیه این کوتاهی و مزید بر علت شده است، زیرا در مواردی به عنر آن، هرگونه کوششی را برای شناختن یا شناساندن غرب، به نام جلوه ای از غرب زدگی محکوم کرده اند. ولی هیچ معلوم نیست که بیکار با غرب زدگی به چه مفهومی به کار می رود؟ آیا مراد از آن پیشگیری از هرگونه نفوذ معنوی غرب است؟ یا بازگشت به فرهنگ باستانی و سنتی ایران؟ یا سازگار کردن این نفوذ با خصوصیات و نیازهای اجتماعی ما؟ ۱۰۷

اگر بارهیافتی واقع بینانه با این موضوع برخورد نماییم، باید بگوئیم که ما هنوز غرب را به درستی نشناخته ایم و از آن مهمتر، ارزشهای فرهنگی غرب را بر محک نیازهای جامعه خود، نقد نکرده ایم. علت کوتاهی ما در شناخت صحیح و انتقادی از غرب، تنها بخل معنوی یا آسان جویی و تبلی فکری ما نبوده است؛ بلکه بی گمان ریشه اصلی آن، همچون دیگر نارساییهای معنوی ما، در خصوصیت تاریخ اجتماعی ماست؛ به ویژه در نیرومندی خوی تقلید و تسلیم و ناتوانی ذوق نقد و اجتهاد. ۱۰۸

تازمانی که پاسخ پرسشهای پیش گفته روشن نشود، دست کم باید پذیرفت که اگر ما به راستی نفوذ معنوی غرب را خطری برای هویت خود می شماریم، مهمترین شرط توفیق برای مقابله با این نفوذ، آن است که هم فرهنگ و تمدن خود را بخوبی بشناسیم و بشناسانیم و هم فرهنگ و تمدن غرب را؛ در غیر این صورت با دشمنی ناشناخته سر جنگ خواهیم داشت. این شناخت حاصل نخواهد شد مگر در سایه تربیت ملی و شناخت

○ در تاریخ گذشته این سرزمین، «عقل» گاه از ناحیه خاندانهای حکومتگر، و گاه از ناحیه تصوف و عرفان تحقیر، و چون و چرا کردن و فلسفیدن ناروا، و اطاعت و تقلید امری روا شمرده شده است.

هویت تاریخی و بالا بردن ظرفیت جامعه برای یادگیری هنر معاشرت میان ملتی و فهم عمیق تر در نحوه برقراری پل ارتباطی با دیگر فرهنگها و ملتهای آزاد و آزادخواه جهان.

نتیجه گیری و پیشنهادها

از مجموع آنچه گفته شد، می توان چنین نتیجه گرفت که مهمترین منبع تنبّه و تعلّم ما ایرانیان، تاریخ و فرهنگ کشورمان می باشد. تخطئه یا مسخ تاریخ، که بایگانی گذشته است نه هنر است و نه افتخار؛ بلکه بدعتی ناگوار و سنتی ناپسند است که سبب می شود اخلاف ما همانگونه با ما برخورد نمایند که ما با اسلاف خود. وقتی آحاد مردم یا تصمیم گیرندگان جامعه، با تجارب نسلهای گذشته، بیگانه باشند و به گذشتگان خود احترام نگذارند؛ چگونه توقع دارند که دیگران به آنها احترام بگذارند. وقتی ملتی با هویت خود بیگانه باشد، چه توقعی هست که دیگران او را جدی بگیرند.^{۱۰۹}

توسعه نه به معنای نابود کردن هویت تاریخی- فرهنگی، بلکه به معنای حفظ آن است چرا که فرد بدون حساسیت و هویت نمی تواند از موهبت های عقل، آزادی و عدالت که از دستاوردهای توسعه است بهره برداری نماید. مفهوم حفظ هویت فرهنگی نیز پرهیز از تحول فرهنگی بر اساس درس گرفتن از جوامع پیشرفته نیست.^{۱۱۰} هویت فرهنگی در قلب مسائل توسعه جای دارد و خواستن، تأیید و دفاع از هویت فرهنگی یکی از نیروهای پیش برنده تاریخ است و یکی از راههای دفاع از هویت، زنده کردن احساس «خودشناسی»، «خودپایی» و «خودباوری» در مردم است.^{۱۱۱}

از آنجا که فرهنگ زاینده سامان اجتماعی است و جامعه ایرانی سالهاست که در میدان برخورد دو فرهنگ سنتی و مدرن در کشاکش است، نخست باید جهت گیری و سامان مشخصی به کشور داده شود و حدود ارزشهای هر دو فرهنگ معین گردد تا آنگاه فرهنگ جدیدی از آن بیرون آید و جامعه را به بهزیستی نوید دهد.^{۱۱۲}

اگر ما توسعه را بهینه سازی استفاده از نیروهای بالقوه مادی و انسانی يك اجتماع بدانیم و اصول ثابتی همچون: ۱- بافت و تواناییهای فکری- سازماندهی هیئت حاکمه ۲- توجه به علم ۳- توجه

به نظم ۴- آرامش اجتماعی ۵- نظام قانونی ۶- نظام آموزشی ۷- فرهنگ اقتصادی را به عنوان عناصری ضروری برای تحقق توسعه در داخل يك کشور، فهرست کنیم،^{۱۱۳} این اصول تبلور نخواهد یافت و توسعه، تحقق پیدا نخواهد کرد مگر آنکه ابتدا از انسان، مقام و جایگاه انسان تعریفی صحیح و روشن ارائه دهیم؛ او را به تداوم حیاتش امیدوار و به رسالت انسانیش، مؤمن سازیم. این نیز میسر نخواهد شد مگر با شناساندن اصالت هویت و شخصیت باوقار تاریخی انسان به او.

همچنین تازمانی که وحدتی عمومی و ملی، پیرامون اهداف کلان جامعه پدید نیاید- توسعه در ارکان گوناگون آن جامعه محقق نخواهد شد. توسعه یافتگی در گرو وحدت ملی، فرهنگی و هویت يك ملت قرار دارد و بدون در نظر گرفتن این مفاهیم، تحقق نخواهد یافت؛ چرا که انسجام داخلی، هویت و اراده ملی، ارزشها و فرهنگ ملی از اساسی ترین اصول و پایه های ثابت توسعه و گام نهادن در مسیر ترقی و تعالی است.^{۱۱۴}

اهمیت مطالب فوق، هنگامی روشن می شود که بدانیم در چه مقطعی از زمان و در چه منطقه ای از جهان قرار داریم و از چه جایگاهی در نظام بین المللی در حال گذار، برخورداریم. برای نمونه تا چه اندازه از گسترش «ناتو» به سمت شرق و سلطه استراتژیک غرب و ایالات متحده آمریکا تا ماوراء مرزهای شمالی کشورمان آگاهی داریم. در مرزهای شمال غربی، امروزه شاهد تولد عربستان و اسرائیلی دیگر در کشورهای آذربایجان و ارمنستان هستیم؛ گسترش همکاریهای نظامی و مانورهای مشترک ترکیه و اسرائیل در آبهای دریای مدیترانه؛ حملات غیرقانونی ترکیه به شمال عراق و سرکوب و کشتار ملت مظلوم کردستان که هزارچندگاهی به نام مبارزه با چریکهای حزب کارگر کردستان ترکیه صورت می گیرد؛ جنگهای داخلی افغانستان و حمایت رسمی، بی وقفه و بی دریغ پاکستان و عربستان از گروه طالبان در مرزهای شرقی ایران؛ ادامه دعوی غیر حقوقی و غیرتاریخی جزایر تنب و ابوموسی در مرزهای جنوبی کشور که گهگاه از سوی شیوخ امارات عربی متحده مطرح می شود و حمایت دلسوزانه عربستان و سایر حکام عرب منطقه از این جریان-

○ در حوزه عمل، «آزادی» از گمشده های مردم ایران در طول تاریخ گذشته این کشور بوده است. از این رو هر جا و هر زمان که نسیم آزادی وزیده است مردم مشتاقانه خود را در معرض آن قرار داده اند.

بدون آنکه بخواهیم به «طرح توطئه» که یکی از اصول مسلم حاکم بر ذهنیت سیاسی جامعه ایرانی است دامن بزنیم - همه و همه حکایت از مشکلات ساختاری و فعل و انفعالات سیاسی منطقه در فردای جنگ سرد و حاکمیت بی‌نظمی و بی‌قانونی در نظام نوین جهانی دارد.

پس از فروپاشی بلوک شرق، امروزه که جهان غرب و در رأس آن آمریکا، خود را فاتح جنگ سرد و پیروز نهایی صحنه کارزار با بلوک شرق می‌داند تلاش گسترده‌ای را به منظور مسخ فرهنگی، تحقیر، تجزیه قومی و فرهنگی ساکنین مناطق استعمارزده و تحت سلطه در جهان سوم آغاز کرده است. ابزار کار برای نیل به این مقصود، گذشته از تاریخ‌نویسی استعماری، به کار گرفتن مردم‌شناسی و نژادشناسی بوده و هست. چنین ادعا می‌شود که نژاد سفید مغرب زمین بر همه انسانها افضل و اشرف است و لذا جهان سرمایه‌داری غرب، حق و حتی وظیفه دارد که نقش رهبری، هدایت و تعلیم و تربیت سایر نژادهای انسانی را بر عهده گیرد. غرب این حق را نام دفاع از آزادی و حقوق بشر و نشر تمدن و نشر مسیحیت و پیشرفت و ترقی به جامعه جهانی معرفی می‌نماید.^{۱۱۵}

جهان غرب به خوبی می‌داند که اگر فرهنگ شرق شکوفا شود، و اگر میلیونها انسان در سرزمین و جامعه بزرگ مشرق زمین به گذشته تاریخی و هویت خود، آگاه شوند و بتوانند زنجیرهای اسارت را از مغزها و قلبها و دست‌هایشان بردارند و به جای اروپا ستایی و آمریکامداری و عقده حقارت در برابر غرب، با اتکا و اعتماد به نفس و امید و اطمینان به نیروی خود، در جهت تحول خود به سوی ترقی و تعالی گام بردارند دوره سلطه استثمار و استعمار جدید، خاتمه خواهد یافت و تاریخ آینده درخشان بشریت، برخلاف پندار باطل سراینده غزل پایان تاریخ، آغاز خواهد گردید.^{۱۱۶}

اگر ملت ایران، هنر صحیح معاشرت میان ملتی را با دیگر ملت‌های جهان و نیز جهان غرب بیاموزد، و به این حقیقت واقف شود که فرهنگ ایرانی و اساساً مشرق‌زمین، قدیمی‌ترین و غنی‌ترین فرهنگ جهان است و بر اساس وحدت فرهنگی و سیاسی دوباره می‌تواند عظمت و شکوه

دیرینه خود را احیا کند آنگاه می‌توان به پایان عمر سلطه امپریالیسم و عقب‌ماندگی، رقیت و بندگی و بی‌هویتی در این منطقه از جهان امیدوار شد و حرکت به سمت توسعه را آغاز نمود.^{۱۱۷}

برای نیل به این مقصود، این وظیفه همه روشنفکران ایرانی است که به تجدید حیات فرهنگی - تاریخی این سرزمین، همت گمارند. پیروزی شکوهمند اسلامی ایران که تلاشی در راه بازیابی هویت گمشده و شأن و مقام ملی ایرانی و ایرانیان بود^{۱۱۸} تلاش عظیم فرهنگی برای کشف و بیان واقعیت‌های نهفته در تاریخ و تمدن ایران را مضاعف نمود. رسالت این مسئولیت عظیم بر عهده همه جامعه‌شناسان، مورخان، باستان‌شناسان، زبان‌شناسان، هنرمندان، حقوق‌دانان، نظریه‌پردازان علوم سیاسی و عالمان علوم دینی و بطور کلی همه اقدار بیدار و آگاه این سرزمین است.

در این بالایش و مبارزه عظیم فرهنگی، باید بر این نکته تأکید داشت که ما ایرانیان، اساساً دشمنان قسم خورده غربیان نیستیم؛ چرا که فرهنگ اصیل ایرانی و نیز مشرق‌زمینی که پایه‌هایش بر اساس اصول اخلاق و عدالت نهاده شده است به ما اجازه دشمنی با هیچ انسان و جامعه انسانی رانمی‌دهد. ملت ایران در طول تاریخ گذشته خود، نشان داده است که مخالف ظلم و ظالم، استثمار و استعمار و نیز نظامهایی است که از انسان هتک حرمت می‌کنند و مقام و مرتبت او را پاس نمی‌دارند. اما بر این امر نیز آگاهند که هر ملتی در هر جای دنیا، موافق عدالت، انسانیت، مساوات، حقوق بشر و افکار و نظریات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی؛ ضد ستم و ضد استثمار و استعمار و در یک کلام مدافع حق حرمت حیات برای انسان و نگهدارنده ارزشهای والای انسان باشد دوست و یاور ماست و از ماست.^{۱۱۹}

کلام آخر آنکه برای رسیدن به سطحی از توسعه و حفظ حرمت و هویت خود و نیز مقابله با تهاجم عناصر نامطلوب فرهنگ بیگانه باید گذشته از شناخت و تفکر انتقادی نسبت به خود و نیز جهان پیرامونی، به ارزشهای اساسی فرهنگ خود «ایمان» بیاوریم. این ایمان را با گزافه‌گویی درباره تاریخ گذشته نمی‌توان به دست آورد؛ تنها با نقد میراث فرهنگی خود می‌توانیم آن ارزشهایی را که

○ در جامعه ایران نه تنها کمتر کسی در فکر حفظ حیثیت، امنیت خاطر، تأمین شغلی و اجتماعی، و استقلال نظر و شخصیت روشنفکران بوده، بلکه توان سنگین از خود بیگانگی فرهنگی، خیانت و فرصت‌طلبی سیاست‌بازان رانیز در یکصد سال گذشته همینها پرداخته‌اند و در عین حال متهم به عامل بیگانه بودن نیز شده‌اند.

۱۳۶۷؛ همچنین: بر تولد اشمولر، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱.

یادداشت‌ها

۱۲. پیروز مجتهدزاده «در سوگ پدر جغرافیای سیاسی نوین: فقدانی که جبران‌پذیر نیست» اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هشتم، شماره هفتم و هشتم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳، ص ۷۴. همچنین ابوالقاسم طاهری، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، تهران، جیبی، ۱۳۵۴.

۱۳. ر.ک. منوچهر مرتضوی، مسائل عصر ایلخانان، تهران، آگاه، ۱۳۷۰، همچنین، ابوالقاسم طاهری، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، تهران، جیبی، ۱۳۵۴.

۱۴. ر.ک. فاروق و سومر، قراقویونلوها، جلد اول، وهاب ولی، تهران مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹؛ همچنین والتر هینتس، تشکیل دولت ملی در ایران: حکومت آق‌قویونلو و ظهور دولت صفوی، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱.

۱۵. ر.ک. میشل مزوای، پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند، تهران، گستره ۱۳۶۳، همچنین، مریم میراحمدی، دین و مذهب در عصر صفوی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۱۶. ر.ک. لارنس لاکهارت، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران، مروارید، ۱۳۶۸.

۱۷. ر.ک. رضا شعبانی، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، تهران، خوشه، ۱۳۶۵، همچنین هادی هدایتی، تاریخ زندگی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۴؛ رابرت گرانث واتسون، تاریخ قاجاریه، ترجمه وحید مازندرانی، تهران، سیمغ، ۱۳۴۸.

۱۸. جواد شیخ‌الاسامی، «نظری بر کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال پنجم، شماره‌های چهارم و پنجم، بهمن و اسفند ۱۳۶۹، صص ۸۱۷.

۱۹. ر.ک. محمد علی همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴.

۲۰. فرهنگ رجایی، معرکه جهان‌بینی‌ها در خردورزی سیاسی و هویت ما ایرانیان، تهران، احیاء کتاب، ۱۳۷۳، ص ۲۲۹.

۲۱. همان، همچنین ر.ک. محمد اسلامی ندوشن، «آشفستگی فرهنگ و اخلاق»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفتم، شماره پنجم و ششم، بهمن و اسفند

۱. مقایسه کنید با: احمد شهسا «ملاحظات تاریخی درباره تاریخ و تاریخ‌نگاری» اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفتم، شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۲، ص ۵۴. ۲. همان. ص ۵۵.

3. Karllowith, **Meaning in History**, Chicago, University of Chicago Press, 1949, p. 4; see also, George H. Sabine, **A History of Political Theory**, third edition, New York, Holt, Rinehart and Winston press, 1961.

۴. منابع مختلف در این مورد، تاریخ‌های متفاوتی را ذکر می‌نمایند.

۵. ر.ک. بهرام فره‌وشی، ایران‌نوچ، (تهران: دانشگاه، ۱۳۶۵)؛ همچنین: عزیزا... بیات، کلیات تاریخ و تمدن ایران پیش از اسلام، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۵؛ همچنین: محمدعلی خنجی، تاریخ ماد و منشأ نظریه دیاکونوف، تهران، طهوری، ۱۳۵۸؛ همچنین: داندامایف م.ا، تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان، ترجمه کمال نبی‌پور، تهران: نشر گستره، ۱۳۶۶؛ همچنین: نیکسون دوپوار، تاریخ سیاسی پارت، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۲.

۶. برای اطلاع بیشتر ر.ک: محمد اسلامی ندوشن، «پارس، خاستگاه نخستین امپراتوری جهانی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال یازدهم، شماره سوم و چهارم، آذر و دی ۱۳۷۵، صص ۹-۴، همچنین ایرج وامقی، «یگانگی تاریخ ماد و پارس»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال دهم، شماره هفتم و هشتم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۵، صص ۵۷-۵۳؛ همچنین: ابوالکلام آزاد، کوروش کبیر (ذوالقرنین)، ترجمه باستانی پاریزی، تهران، کوروش، ۱۳۶۹.

۷. م.م. دیاکونوف، اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۱.

۸. ر.ک. محمد محمدی، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، تهران، یزدان، ۱۳۷۲.

۹. ر.ک. کلیفورد ادموند باسورث، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.

۱۰. ر.ک. بویل. جی. آ. تاریخ ایران کمبریج: از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، جلد پنجم، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.

۱۱. ر.ک. ابراهیم قفس اوغلی، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه داود اصفهانیان، تهران، گستره،

○ تقدیر گرایی جویای
اندیشه اطاعت است و
فرهنگ توسعه جویای
اندیشه مطلوبیت. جامعه
توسعه یافته جامعه‌ای است
که اندیشه مطلوبیت را در
سر می‌پروراند.

○ نهادهای جامعه مدنی هم از بر خوردهای سلیقه ای زمامداران و مسئولان نظام سیاسی، و هم از برانگیخته شدن احساسات توده ها و خواسته های لحظه ای یا غیر منطقی اقشار مختلف جامعه جلوگیری می کنند.

- ۱۳۷۱، صص ۹-۴.
۲۲. حمید عنایت، «اهمیت شناخت ارزشهای فرهنگی را نادیده گرفته ایم»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفتم، شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۲، صص ۲۱.
۲۳. پرویز ورجاوند، «حفظ هویت فرهنگی برای دور شدن از فرهنگ تسلیم»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال چهارم، شماره ۳۷، مرداد و شهریور ۱۳۶۹، صص ۵.
۲۴. رجایی، پیشین، صص ۲۳۹؛ همچنین ر.ک. مقاله فرهنگ رجایی در، جیمز بیل، ویلیام راجر لويس، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، نشر گفتار (۱۳۷۲)، صص ۱۹۱-۲۲۵.
۲۵. همان، همچنین مقایسه کنید با فرهنگ رجایی، «اسطوره سازی و تاریخ نگاری، افسانه و واقعیت»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ششم، شماره پنجم و ششم، بهمن و اسفند ۱۳۷۰، صص ۱۴-۲۳.
۲۶. عنایت، پیشین، صص ۲۳؛ همچنین ر.ک.: Gabriel A. Almond and Bingham Powell Jr., *Comparative Politics, System, Process and Policy*, Boston, Little Brown and Company (1978), p. 79.
۲۷. علی برزگر، «فرهنگ و توسعه»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال یازدهم شماره پنجم و ششم بهمن و اسفند ۱۳۷۵، صص ۳۲.
۲۸. اسلامی ندوشن، پیشین، صص ۴.
۲۹. همان.
۳۰. محمود سریع القلم، «ضرورت های تربیتی برای انسان قرن بیست و یکم»، مقاله ارائه شده در دانشگاه شهید بهشتی تهران، بهمن ماه ۱۳۷۰.
۳۱. محمود سریع القلم، «آزادی و توسعه یافتگی»، روزنامه سلام ۱۳۷۰/۱۲/۱۳.
۳۲. حسین قاضیان، «نظریه های توسعه و عوامل فرهنگی»، ماهنامه فرهنگ توسعه، سال اول، شماره ۴، بهمن و اسفند ۱۳۷۱، صص ۱۶-۲۳.
۳۳. مجید محمدی، «مقدمه ای بر مطالعه فرهنگ سیاسی ایران»، ماهنامه فرهنگ توسعه، سال اول، شماره ۳، آذر و دی ۱۳۷۱، صص ۲۷-۳۱.
34. See, Gabriel Almond and Sydney Verba, *The Civic Culture: Political Attitudes and Democracy in Five Nations*, Princeton, Princeton University Press, 1963.
۳۵. مقایسه کنید با: عنایت، پیشین، صص ۲۱.
۳۶. محمد مختاری، «فرهنگ بی چرا»، ماهنامه فرهنگ توسعه، سال ششم، اردیبهشت ۱۳۷۶، شماره ۲۷، صص ۹-۱۴.
۳۷. مقایسه کنید با: محمود سریع القلم، «فرهنگ علمی و فرهنگ عمومی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال نهم، شماره سوم و چهارم، آذر و دی ۱۳۷۳، صص ۲۴-۲۷.
۳۸. سریع القلم، «آزادی و توسعه یافتگی»، پیشین؛ همچنین: حسین عظیمی، «توسعه، فرهنگ، آموزش»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال پنجم، شماره ۳۸، مهر و آبان ۱۳۶۹، صص ۴۰-۴۷.
۳۹. برای اطلاع بیشتر ر.ک. عبدالعلی قوام، توسعه سیاسی و تحول اداری، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۳، صص ۱۴۸-۱۳۱.
۴۰. ورجاوند، پیشین، صص ۵.
۴۱. برزگر، پیشین، صص ۳۲.
۴۲. همان.
۴۳. فرهنگ رجایی، «اسطوره سازی و تاریخ نگاری؛ افسانه و واقعیت»، صص ۱۴-۲۳.
۴۴. ر.ک. به فضل... رضا، «شاهنامه و هویت ملی ایران»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال پنجم، شماره های چهارم و پنجم، بهمن و اسفند ۱۳۶۹، صص ۴-۷.
45. See. Mostafa Vaziri, *Iran as Imagined Nation: The Construction of National identity*, New York, Peragon House Press, 1993.
۴۶. ورجاوند، پیشین.
۴۷. همان، همچنین عنایت، پیشین، صص ۲۱-۲۲.
۴۸. «مرزهای هویتی ما خیلی روشن نیست»، همشهری (۱۳۷۵/۸/۲۳)، صص ۶، همچنین «ما کیستیم؟» همشهری، (۱۳۷۵/۸/۲۱)، صص ۶؛ همچنین: «بحران هویت، علل و دلایل آن»، همشهری، (۱۳۷۵/۸/۲۲)، صص ۶.
۴۹. قوام، پیشین؛ همچنین ر.ک. به: Leonard Binder, *Crisis and Sequences in Political Development*, Princeton, (Princeton University Press, 1971); and see also Gabriel A. Almond, *Crisis, Choice and Change*, Boston, Little Brown and Company Press, 1973.
۵۰. عبدالعلی قوام، «بی اعتمادی و نظام های سیاسی»، جامعه سالم، سال دوم، شماره ششم، مهر ۱۳۷۱، صص ۱۲-۱۵.
۵۱. همان.
۵۲. محمود سریع القلم و داود هرمیداس باوند، «اراده ملی، اعتماد ملت زمینه ساز توسعه»، روزنامه ایران، ۱۳۷۴/۱۲/۸، صص ۵.

○ اگر به راستی نفوذ معنوی غرب را خطری برای هویت خود می‌شماریم مهمترین شرط توفیق در مقابله با این نفوذ آن است که هم فرهنگ و تمدن خود را بخوبی بشناسیم و هم فرهنگ و تمدن غرب را.

۵۳. هدایت... فلسفی، «بی‌اعتمادی: تضاد مفاهیم واقعی و جعلی»، جامعه‌سال، سال دوم، شماره ششم، مهر ۱۳۷۱، صص ۱۶-۱۷.
۵۴. همان.
۵۵. مجید محمدی، «بیگانگی سیاسی»، ماهنامه فرهنگ توسعه، سال پنجم، فروردین ۱۳۷۵، شماره ۲۲، صص ۲۶-۳۰.
۵۶. همان.
۵۷. مهران سهراب‌زاده، «عناصر فرهنگ سیاسی عامه»، ماهنامه فرهنگ توسعه، سال اول شماره ۳، آذر و دی ۱۳۷۱، صص ۶۳-۶۰.
۵۸. همان.
59. Dawson, **Religion and Culture**, New York: Meridian Books Press, 1948, p. 109.
۶۰. سهراب زاده، پیشین.
۶۱. همان.
۶۲. برای اطلاع بیشتر از علل ایجاد شکافهای اجتماعی و نیروهای اجتماعی ر. ک. حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۴، صص ۹۵-۱۲۶.
۶۳. مقایسه کنید با محمود سریع‌القلم، «آزادی و توسعه‌یافتگی»، همچنین با: فرهنگ رجایی، معرکه جهان‌بینی در خردورزی سیاسی و هویت ما ایرانیان، صص ۲۳۲-۳۴.
۶۴. همان.
۶۵. مقایسه کنید با سریع‌القلم، «اراده ملی، اعتماد ملت زمینه‌ساز توسعه»، پیشین، همچنین: عبدالعلی قوام، «بی‌اعتمادی و نظامهای سیاسی»، پیشین.
۶۶. ر. ک. علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، جلد ۲، صص ۳۲۴؛ همچنین نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۰۷، فرزاد ۱۰، ص ۶۸۴؛ همچنین آیتا... مرتضی مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، تهران صدرا، ۱۳۶۸، صص ۹۱-۱۳۶.
۶۷. محمود سریع‌القلم، «آزادی و توسعه‌یافتگی»، پیشین.
۶۸. همان.
۶۹. عبدالکریم سروش، «آزادی و عقل آزاد»، ماهنامه فرهنگ توسعه، سال ششم، فروردین ۱۳۷۶، شماره ۲۶، صص ۴۰-۴۶؛ و «احساس آزادی»، ماهنامه فرهنگ توسعه، سال ششم، اردیبهشت ۱۳۷۶، شماره ۲۷، صص ۵۴-۵۸.
۷۰. فرانتس نویمان، آزادی و قدرت قانون، ترجمه عزت... فولادوند، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۳، ص ۷.
۷۱. همان.
۷۲. محمد مختاری، «فرهنگ بی‌چرا»، پیشین.
۷۳. سروش، پیشین.
۷۴. محمد تقی فاضل میبیدی، «پیام انتخابات»، روزنامه همشهری، (۱۳۷۶/۴/۱ ص ۶).
۷۵. محمد مختاری، «دفع و نفی روشنفکران»، ماهنامه فرهنگ توسعه، سال ششم، مهر ۱۳۷۵، شماره ۲۴، صص ۶-۷.
۷۶. مقایسه کنید با: «روشنفکران در غربت»، در نویمان، پیشین، صص ۱۴-۱۵.
۷۷. مختاری، پیشین.
۷۸. ر. ک. سریع‌القلم، «آزادی و توسعه‌یافتگی»، پیشین همچنین مختاری، «دفع و نفی روشنفکران»، پیشین، ص ۱۱.
۷۹. سریع‌القلم، سنت مدرنیسم و فرهنگ توسعه، پیشین.
۸۰. سعید گزرنانی، «نقش عوامل فرهنگی در توسعه اقتصادی - سیاسی کشورهای شرق آسیا»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال نهم، شماره اول و دوم، مهر و آبان ۱۳۷۳، ص ۵۷.
۸۱. همان.
۸۲. ر. ک. سهراب زاده، «عناصر فرهنگ سیاسی عامه»، پیشین، صص ۶۲-۶۰.
۸۳. فاضل میبیدی، پیشین.
۸۴. همان؛ همچنین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، پیشین، صص ۳۲۲-۳۲۹.
۸۵. همان. همچنین ر. ک. به: Ernest Gellner, **Conditions of Liberty, Civil Society and its Rivals**, (New York: Penguin Books 1994).
۸۶. برای اطلاع بیشتر ر. ک. به: الن میک سینزوو «دوگانگی جامعه مدنی»، ترجمه پرویز صداقت، ماهنامه فرهنگ توسعه، سال پنجم، فروردین ۱۳۷۵، شماره ۲۲، صص ۱۴-۱۸، همچنین: همان نویسنده، «ریشه‌های تاریخی جامعه مدنی»، ترجمه پرویز صداقت، ماهنامه فرهنگ توسعه، شماره ۲۳، صص ۳۱-۳۳؛ همان نویسنده، «دیدگاههای پسامدرنیستی در ستایش جامعه مدنی»، ترجمه پرویز صداقت، ماهنامه فرهنگ توسعه، شماره ۲۴، صص ۳۳-۳۷.
۸۷. همان.
۸۸. برای اطلاع بیشتر ر. ک. به: هوشنگ امیر احمدی، «نقش دولت و جامعه مدنی در فرایند توسعه»، ترجمه علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال دهم، شماره سوم و چهارم، آذر و دی ۱۳۷۴، صص ۱۲-۴.
۸۹. برای اطلاع بیشتر ر. ک. به: محمد علی همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان

○ تنها با نقد میراث
فرهنگی خود می‌توانیم آن
ارزشهایی را که هنوز در
جهان به کار می‌آید
بازشناسیم.

۱۰۲. همان.
۱۰۳. مقایسه کنید با عنایت، پیشین؛ همچنین ر.ک. مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران، ص ۱۳۶۸؛ گراهام فولر، قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳.
۱۰۴. اصغر دادبه، «حکایت غرب‌شناسی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال دهم، شماره سوم و چهارم، آذر و دی ۱۳۷۴، ص ۴۵.
۱۰۵. ر.ک. فرهنگ رجایی، «مروری بر برداشتهای ایرانیان از غرب»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال پنجم، شماره دهم و یازدهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۰، صص ۲۱-۱۷.
۱۰۶. عنایت، پیشین، ص ۲۲.
۱۰۷. همان.
۱۰۸. همان.
۱۰۹. مقایسه کنید با اسلامی ندوشن، پیشین.
۱۱۰. مقایسه کنید با کاظمی، پیشین؛ همچنین ر.ک. به: یوسف نراقی، توسعه و کشورهای توسعه نیافته، تهران شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۰، ص ۳۶.
۱۱۱. ورجاوند، پیشین.
۱۱۲. اسلامی ندوشن، پیشین، ص ۴.
۱۱۳. ر.ک. محمود سریع‌القلم، توسعه، جهان سوم و نظام بین‌الملل، تهران، نشر سفیر، ۱۳۶۹، صص ۸۸-۸۹.
۱۱۴. مقایسه کنید با سریع‌القلم، پیشین، صص ۱۹-۱۷.
۱۱۵. برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: شاپور رواسانی، جامعه بزرگ شرق، تهران، نشر شمع، ۱۳۷۰، صص ۴۰۴-۳۹۷.
۱۱۶. همان، ص ۴۰۲؛ همچنین: ر.ک. به: Francis Fukuyama, *The End of History and the Last Man*, (New York, 1992).
۱۱۷. مقایسه کنید با همان.
۱۱۸. رجایی، معرکه جهان‌بینی ما در خردورزی سیاسی و هویت ما ایرانیان، پیشین ص ۲۲۸.
۱۱۹. رواسانی، پیشین، ص ۴۰۴.
۱۲۰. مقایسه کنید با عنایت، پیشین.
- سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴)، همچنین: همان نویسنده، «دموکراسی، دیکتاتوری و مسئولیت ملت»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفتم، شماره هفتم و هشتم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲، صص ۷-۴.
۹۰. همان؛ همچنین برای تئوریزه کردن بیشتر مطلب و تطبیق با دیگر حرکت‌های اجتماعی و سیاسی ر.ک. به: کرین برینتون، کالبدشکافی چهار انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۲.
۹۱. مقایسه کنید با سهراب زاده، پیشین ص ۶۹.
۹۲. مقایسه کنید با حسین تبریزینیا، علل ناپایداری احزاب سیاسی در ایران، تهران، مرکز نشر بین‌الملل، ۱۳۷۱، صص ۲۰۹-۱۹۳؛ همچنین: مختاری، «فرهنگ بی‌چرا»، پیشین، ص ۱۳.
۹۳. ر.ک. محمود سریع‌القلم، «ویژگی‌های يك جامعه علمی - تحقیقاتی»، فصلنامه سیاست علمی و پژوهشی، شماره اول ۱۳۷۰، صص ۴۱-۳۸.
۹۴. ر.ک. محمود سریع‌القلم، «تئریه انسجام درونی»، ماهنامه نامه فرهنگ، شماره ۱۳.
۹۵. ر.ک. به: محمود سریع‌القلم، «ماهیت تحقیق در علم سیاست و علم روابط بین‌الملل»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال دهم، شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور ۱۳۷۵، صص ۳۳-۱۸؛ همچنین: توماس اسپریکنز، فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، آگاه، ۱۳۷۰.
۹۶. مقایسه کنید با سریع‌القلم، پیشین.
۹۷. محمد مختاری، «از پوشیده گویی تا روشن گویی»، ماهنامه فرهنگ توسعه، شماره ۲۳، صص ۱۱-۶.
۹۸. همان؛ همچنین مقایسه کنید با «بینش عقیده‌گرا و جزم‌اندیش» در سیدعلی اصغر کاظمی، روش و بینش در سیاست، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴، صص ۱۲۵-۱۲۳.
۹۹. سریع‌القلم، پیشین.
100. Alexis de Toqueville, *Democracy in America*, (New York; Knopf, 1952, p.118).
۱۰۱. سریع‌القلم، ضرورت‌های تربیتی برای انسان قرن بیست و یکم، پیشین.